

این چنین سرد می شود که نزدیک است که کسی از سردی به تنگ آید یک حجره و حمام حوض تین  
 آن جا است تمام از سنگ با تمام رسانیده اند از راه از سنگ سفید است دیگر تمام فرش و سقف آن  
 از سنگ سرخی است که سنگ بیانه است دیگر خلیفه و شیخ زمین دیونس علی و هر کس که در کنار  
 دریا به آن جا رسیده بود سیاق دارد خوش طسرح با پنجه با حوض با ساختند بدستور لاهور و دیپال  
 چرخ بار است کرده ابا جاری کردند مردم هندی از جهت این که باین طرح و باین اندام جاها هرگز ندیده بودند  
 آن طرف چون را که این عمارت با از آن طرف شده بود کابل نام نهاده اند دیگر در میان قلعه باین عمارت  
 ابراهیم و فضیل یک جای خالی بود آن جا هم یک ایوان کلانی فرمودم و در دره با اصطلاح بنده و ستا  
 جسته کلانی زینت دارد ادای می گویند این دای را پیشتر از چهار باغ بنیاد کرده شده بود در عین برشکال  
 بکنند مشغول بودند چند نوبت افتاده مذکور آن را از بر کرد بعد از ستادی را سنگ تمام شد چنانچه در  
 سر تاریخ نوشته به تمام شدن بعد از غرود و اشارت کرده اند طوری و قع شده سه طبقه عمارت در میان  
 این دای شده طبقه از همه پایان تر سه ایوان است راه او در چاه فرود می آید راه از میان زینت است بهر سه  
 ایوان سه ایوان بکراه است هر ایوان از دیگری سه رتبه بلندتر است از ایوان همه پایان تر در وقت کشیدن  
 آب یک مرتبه آب پایان می افتد در وقت برشکال در وقت بزرگ شدن آب در ایوان بالای آب  
 در طبقه میانی او یک ایوان کنده کاریست زینت این ایوان یک کنبه است که خانه که چرخ آب را می کشد  
 آن کنبه می کشد و طبقه بالای او یک ایوان است از صحن بیرون بالای چاه پنج شش زینت پایان  
 تر از طرف زینت با ایوان راه می رود و به طرف راست او می رود و در روی راه سنگ تاریخ  
 است در بیروی این چاه یک چاه بنیز انده شد که پایان این چاه از میان آن چاه اول یک گز  
 بالاتر باشد در آن کنبه می کشد که مذکور شد کاوان چرخ کشیم از آن چاه باین چاه آب می آید درین چاه  
 یک چرخ دیگر ساخته شد که بان چرخ آب بر سه فضیل می آید و به باغچه بالا آب می رود و در جای بر آمدن  
 زینت چاهم از سنگ عمارتی شده از محوطه این چاه بیرون یک مسجد سنگین کرده شده اما خوب نگرده اند  
 بطریق هندوستان کرده اند در وقت سواری نمودن همایون نصیر خان نواحی و معروف قرلی و امرای  
 یاغی در حاج منوچیمیت کرده نشسته بودند همایون از پانزده کرده راه مومن آنکه را بجهت خبر می فرستند  
 و او بجهت چاقو نال متوجه می شود خبر خوبی هم نمی تواند آورد از رفتن آنکه خبردار شد ۱۵ این  
 باغیان نتوانستند ایستاد کر بخت می روند بعد از مومن آنکه قسمای را با با چهره بوحبکه خبر می فرستند  
 این با که رفته بودند خبر ویران شده کر بختین غنیمت را می آرند همایون رفته حاج مورال فرشته گذشته در وقت  
 آمدن و نواحی بلو فتح خان سردانی آمده می بیند به مهدی خواجه محمد سلطان میرزا همراه نموده با فرستاد  
 در همین سال عبید خان از بخارا شکر کشیده بر سر آمد در ارک مرده پانزده و رعیت بوده گرفته

ایشان را کشته راهم و راه چپسل و پنجاه روز بسته بر سر خس سی چهل قزلباش بود و در وازره راه او را  
می کنند و زبکان در آمده این قزلباشان را بهم می کشند سرخس را گرفته بر سر طوس و مشهد  
می رود. ممشهد بیچاره شده می در آید طوس را بهشت ماه قبل کرده و بصلح گرفته بر سر  
هندو ایستاد و تمامه دان را کشته زنان را اسیر می کنند هم این سال بهادر خان  
نام پسر سلطان مظف کجراتی که حالا بجای پدر خود در کجرات بادشاه شده است  
از پدر خود برخسیده پیش سلطان ابراهیم آمد این بی غمانه دید در ایامی که  
در نواحی پانی پت بودیم عرض داشت های او آمد من هم عنایت امیر شفقانه  
فرمانا فرستاده طلبیدیم در خیال آمدن بود باز رای او منقلب  
شده از شکر ابراهیم جدا شده به طرف کجرات متوجه  
شده در همین فرستاده پدرش سلطان مظف فوت  
شده برادر کلان او سکندر شاه که پسر کلان  
سلطان مظف باشد بجای پدرش در کجرات  
بادشاه شد از بی سعادتش او عماد الملک  
نام غلامش با جمعی هم حبت شد سکندر شاه  
را خفق کرده کشته بهادر خان را که هنوز  
در راه بود طلبیده آورده بجای  
پدرش نشاند و به بهادر شاه  
لقب شد این اسم خوب  
کرد عماد الملک را که از و  
اینچنین حرامگی سر بر زده بود کشته  
بجای او رسانده غیر از ابراهیم  
از امرایکه از پدر او ماند  
خیلی امرار کشت  
خیلی سفاک میباش  
جوانی نشاند  
میدانند

# وقایع سنه صدوسی و سه در ماه محرم خبر تولد فاروق را اورا که پیش ازین ابن

خبر را یک پیاده آورده بود بخت سیونچی بیک و پس درین ماه آمد شب جمعه بست و سیویم ماه شوال متولد شده بود و بقاری  
موسوم شد بخت مصلحت بیاید یعنی قلعه های که ندر آمده بود یک و یک کلانی به استاد علی قلی فرموده شد و بود که بریزد  
کوره و جمیع مصالح اورا تیار نموده بن کس فرستاد و روزوشنبه بیست و پنج ماه محرم به تفریح یک ریختن استاد علی قلی بنستم  
در کردجای که بیک میریزد هشت کوه کرده آلات رایتار ساخته از زیر هر کوه یک جوی بقالب این و یک راست کرده بجز  
سوراخهای کوره ها را و اگر در جوی آلات ریخته شد مثل آب ریخته در قالب می در آمد بعد از یک زمانی قالب پر شده  
ازین کوره ها امن آلات ریخته شده که می آید بجان بجان منقطع شد که در یاد رالات مقصود می بود با استاد علی قلی غریب  
حالت بدی شد درین بود که خود را در مس بار ریخته شده که قالب بود بنمید از استاد علی قلی در لجه لی نموده خدمت پوشتانیره ازین  
انفعال بر آوردیم بعد از خشک شدن قالب با بداند در روز دگر در پوشتانیت تمام کس فرستاده که خانه نسک او یک بی آینه بر ستاد  
خانه نامندان او آسانست خانه سبک و یک را بار آورده جمعی را بخت اصلاح اوقین کرده خود و ناندان دارخانه و یک مشغول شد مهدی خود  
فتح خان مراد را از پیش هایون گرفته اند از هایون در راه حد شده است فتح خان را خوبید به برکنار به پیش اعظم هایون را داده و یکربانی  
و لایها هم عنایت شد مقدار کرد و شصت لک بکینات داد و شد و رمند و نمان به ای که رعایت کلان می کند مقوری خطاهاست که می بیند از ان جمله یکی  
اعظم هایون است یکی دیگر نمان جهان است یکی دیگر خان خانان است خطاب پدر این اعظم هایون است با وجود هایون  
باین خطاب یکی را مخاطب کردن چه صورت دارد این خطاب را بر طرف کردم بفتح خان سروانی بخان جهان خطاب داده شد  
روز چهارشنبه بیستم سفر در کنا روض جانب بالای اینها شامیانا داد و خسته مجلس ترتیب داده فتح خان سروانی را به مجلس  
شراب طلبیده شراب داده و ستار و سرو پای پوشیده و عنایت کرده باین عنایت و التفات سرافراز کرده بود و ایش حضرت  
داده شدان چنان مقرر شد که پسرش محمود خان دایم در ملازمت باشد و چهارشنبه بیست و چهارم محرم محمد علی حیدر را کا مدار  
را بهمان بقعه عن فرستاده شد که لشکر باغبان بچینو که بختن بجز در بدن این کس زود و چون چند امرای مناسب را تعیین کرده  
خود لشکر را گرفته زود بهار سیده بیا که راناسکاتی کافر نزدیک وقابو آمده است فکر او را بر اصل بکنه بعد از رفتن لشکر با لطف  
پورب تروی بیک قوج بیک را ویرا و خوردش شیرا فکن را و محمد خلیل احتیاجی را با برادرانش و اختا جنانش و رستم ترکان  
را با برادرانش بیک از مردم هندوستان راه دنی سروانی را تعیین کرده شد که رفته نو احوی بیانه را تاخته تاراج بکنند اگر مردم در  
قلعه ابو عده و استمالت با تو اند در آور و در آورند اگر نباشد تاخته و تاراج کرده غنیم را عاجز بکنند یک برادر کلان این خطا من خان  
بیانه عالم خان نامی در قلعه تنکا بود مردم او مکرر آمده بندگی و دو تنخواهی را بعرض رسانیدند این عالم خان بخود گرفت که از پادشاه  
فوجی تعیین شد و جمیع ترکش میدان بیانه ابو عده و استمالت از رون و قلعه بیانه را بست در آورون بمن رسید باین جوانانیکه  
بهرای تروی بیک با یقین تعیین شده بوده فرمان شد که عالم خان چون مرد زمینداری است و این نوع بندگی و خدمتکاری  
را بخود گرفته است بخت مصلحت بیانه اصلاح و صوابید اوکل بکنند مردم هندوستان اگر چه بعضیها شمشیر نینفند اما اکثری  
از راه و روش سپاهی کری و استا و دن و کشتن سرداری عاری و پی بهره اند این عالم خان که بجای ایلغار با همراهی شونده

به سخن هیچ کس نظر نکرده نیک و بد کار را ملاحظه نموده این مردم ایلیغار را نزدیک به بیانه می برد و این ایلیغار رفته مانده عوی ترک و صد  
 پنجاه سینه کس نزدیک بودند از سندی و لشکری اطرافی از و نهرا چیزی پیش تر بودند نظام خان و افغانان و سپاهیان  
 بیانه از چهار هزار سوار زیاد بود و نهرا زیاد بود این ها دیده و دانسته و این مقدار سوار و پیاده که مذکور شد  
 فی الحال یک مرتبه بر سر این ماسی بر آید کس بسیاری بودند این مردم ایلیغار را بجز تیر کشیدند انداختن می گزیرانند عالم خان  
 تهری که برادر کلان او بود فرود آمد و هیچ شش کس دیگر را هم می گیرند یک پارچه پرتال بجز می گیرانند با وجود این حرکت و عده  
 استقامت داده جرمیه سابق و لاحق او را عفو کرده فرمان فرستاده شد بجز تیر نشدن خبر انامی سنگای کاغذی چاره نتوانستند در موضع  
 را طلبیده توسط سید رفیع قلعه را به دم با سپردن با سید رفیع همراه آمده بدولت ملازمت مشرف شد برکنه بست ملک در میان دو  
 آب عنایت کرد و دست ایشان آقا را به بیانه عاریتی فرستاده شد بعد از چند روزی بیانه را بهمدی خواجه عنایت کرده استقامت  
 دو به او را بهفتاد ملک کردن به بیانه دست داده شد تا ما رخا سارنگ خانی که کوالیا بود و ایم کس او آمده اظهار بندگی و  
 دولتخواهی می کرد و کارکنان را گرفته در وقت آمدن نزدیک بیانه از راههای کوالیا در سنگت و کیر خان جهان نام کافری در نواحی  
 کوالیا آمده بلطع قلعه سخن و فتنه انگیزی کردن گرفتند تا ما رخا به تنگ آمد که کوالیا را سپردنی شد امر از دیگان و اکثر جوانان خوب  
 تمام در لشکر با طرف در ایلیغاها بودند با رحیم دادیک جماعه از مردم بهره و ملاهوری فوستی حی متظار را با برادرانش همراه ساخته  
 تمام را که مذکور شدند در کوالیا رو پر کنه با تعیین کرده و شیخ کورن را فرستاده شد که رحم داد را در کوالیا نشانده بیاید اینها  
 که نزدیک کوالیا سپردند برای تا ما رخا نقل شده ایشان را در قلعه نمی طلبند و همین اثنای شیخ محمد خوش که مدد درویش است خیلی  
 هم دارد مرید و اصحاب او هم بسیارند از آنه رون قلعه کوالیا بر جمیع کس می فرستد که هر طور کرده خود را در قلعه بنید ازید که را  
 این کس منقلب شده در خیال فاصد است چون این خبر بر حیم داد می آید گفته می فرستد که بیرون ما از جهت کافران مخاطره است من  
 با چند کس در قلعه در ایم دیگران بیرون باشند بمبالغه بسیار باین راضی می شود و همین که بانگ کس در آمد گفت در روزاه کس  
 ما باشد در روزاه می پاول یعنی را ذیل کس خود را می ماند همین شب از راه همین دروازده همه مردم خود را می در آور و صباح ان  
 تا ما رخا بیچاره شده قلعه را خواهی نخواهی سپرد می بر آید آمده در آنکه ملازمت کرد از برای وجهاستقامت او پر کنه پیاده  
 بیست ملک تعیین شد محمد زیتون هم چاره نتوانست کرد و ولتپور را سپرده آمده ملازمت کرد و با او هم پر کنه چند ملک عنایت شد  
 و ولتپور را خالصه کرده سفنداری او را با بوالفتح ترکمان عنایت کرده بدالپور فرستاده شد و نواحی حصار فیروزه حمید خان  
 سارنگ خانی و یک جماعه از افغانان پنی و افغانان اطرافی دیگر سه چهار هزار کس جمعیت کرده در مقام شور و فتنه بودند روز  
 چهارشنبه پانزدهم صفر نجیب تیمور سلطان احمدی بروانچی و ابوالفتح ترکمان و ملک داد کرانی و محمد خان ملتانی را همراه کرده  
 بر سر این افغانان تعیین کردیم هفته از راه دور ایلیغار نموده این افغانان را خوب زیر کرده مردم بسیار ایشان را کشته سر بسیار  
 فرستادند و آخر ماه صفر خوانکی اسد که لبراق پیش طهاسپ صفوی بلطچی کرمی رفته بود با سلیمان نام ترکمانی آمده سوغانها آورده  
 از آن جمله دو دختر چکس بود روز جمعه شانزدهم ماه ربیع الاول غریب واقع دست داد چنانچه در کلماتی بکابل نوشته بودم شرح  
 نوشته شده بود همان کتاب بابی زیاد و نقصان اینجا آورده شد این کبابت را تفصیل انبیت که ما در برابریم بودی بد بخت منشور



که من از دست مردم هندوستان چیزی می خوردیم این چنین بود این قصه که سه چهار ماه ازین تاریخ پیشتر از اشکهای  
 هندوستان چون ندیده بودم گفتم که باورچیان ابراهیم را آوردند از میان پنجاه شخصت باورچی چهار کس را نگاه داشتیم که یقین  
 را این بدخت شنیده باحمد چاشنی گیر که مردم هندوستان بکا دل را چاشنی گیر بگویند به اتاوه کس فرستاده آورد دست  
 یک دانی در کاغذ چهار کج ساخته یک توله زهر میید که توله از دو انتقال زیاد تری شود چنانچه پیشتر مذکور شد که باحمد چاشنی  
 گیر بد احمد باورچی هندوستانی که در باورچیان نام بوده چهار پر کنده و صده می کنند که هر طور کرده در طعام من زهر را بنیدند از دانه  
 واه که زهر را باحمد می فرستد یک دانه دیگر را از عقب او می فرستد که به بیند که زهر را باور میید به بیانی خوب شد که در یک نمی  
 اندازد و در طبق می اندازد ازین جهت در یک نمی اندازد که به بکا ولان تاکید با کرده بودم که از هندوستانیان حاضر باشند  
 از یک وقت نختن طعام می چشاندند در وقت کشیدن طعام بکا ولان بی دلت ماعقل می شوند بر بالای صنی نان  
 تنگ رامی اندازد بالای نان از آن زهر که در میان کاغذ بود نصف کمتر او رامی باشد بالای قلبه روغن دارمی اندازد اگر بالا  
 قلبه می پاشید یا در یک می انداخت بدو دست پاچه شده نصف پیش تر او را در یک دان می اندازد و در جمعه نماز دیگر  
 گذشته بود که طعام کشیدند طعام گوشت خرگوش را خیلی میل میکردم قلبه زردک هم خیلی خوردم هیچ مزه خوشی معلوم نشد از گوشت  
 قاق یک دو تنگ برداشتم ولم برهم زردوزن گذشته در وقت خوردن گوشت قاق مزه ناخوش در یک جامی بود برهم زردوزن  
 دل خود را از آن خیال کردم یک مرتبه دیگر دل من برهم زده اند بر سر ستارخان دوسه نوبت دلم برهم زده نزدیک بود که  
 رو بکنم آخر دیدم نمی شود بر خاستم تا آنجا رفتم در راه یک مرتبه دیگر نزدیک بود رو بکنم در پیش آنجا نرفته بسیاری رو  
 کردم هرگز بعد از طعام روتنی کردم بلکه در شراب خوردن ما هم روتنی کردم در دل من شنبه گذشته باورچی را نگاه داشته خودم  
 که آن طعام را به سگ داده سگ را نگاه دارند صبح آن نزدیک به یک پرسنگ بجال تر شده شکم او دم کرده  
 هر چند به سگ زرد و حکایت دادند بر خاست تا نیم روز این حال داشت بعد از آن بر خاست یکد وجهه هم ازین  
 طعام خورده بودند صبح آن آنها هم بسیاری قی کردند یکی را خود حالش خراب بود آخر باری خلاص شدند مصرع رسیده  
 بود بلامی ولی بخیر گذشته است و الله تعالی بمن از سر نو جان داد از آن دنیا می آیم از مادر حال از آمدیم شش من خسته اولوب می  
 نیز بلندیم به جان قدرتی باشد ایدی بلد کم من خسته مرده بودم رنده شدم به قدر جان را با الله حال دانستم به سلطان  
 محمد عیسی را فرمودم که باورچی را احتیاط بکنند بقتن که میگیر چنانچه مذکور شد یگان یگان را بنشرش می گویند و زود شنبه روز یولون  
 فرمودم که اکابر و اشراف و امراد و زار و دیوان حاضر شدند آن دو مرد و آن دو زن را آه رده پرسند بیان واقع را با شرح  
 بسطش گفتند چاشنی کبر را پاره پاره کنانیدم باورچی را زنده بوشش را فرمودم کنند از آن زمان یکی را در تفتیل اندازیم  
 یکی را به تفک فرمودم زنده بوسی بدخت که مادر ابراهیم باشد احتیاط کنانیدم آن هم بعمل خود گرفتار شده  
 بجهت اسی خود گرفتار شده بخرای خود خواهد رسید و ز شنبه یک کاسه شیره اشامیدم کل محتوم را در عرق حل کرده اشامیدم  
 روزه شنبه در شیر حل محتوم را در تریاق فاروق را آمیخته اشامیدم شیر و روغن مراخیلی را اندر روزه و شنبه مثل روز اول صغرا  
 سوننه سیاه چیزها دفع شد شکر جالبه قصه نیست جان این چنین عزیز چیزی بگوین مقدار نمیدانستم یعنی که بجال مردن

میرسد او فدو جان را میداند هرگاه این واقعه بایله در خاطر میگذرد و خواست عالم متغیر می شود عنایت الهی بوده که بمن از سر نو  
جان بخشید شکر این را یکدم زبان بگویم و خاطر با بزودی می نماید گفته هر چه واقع شده بود بشرح و بسط نوشتم اگر چه در زبان و همان  
نمی گنجد و ترسانته واقع بود شکر بابت تعالی که یک روزهای دیدنی بود بخیر خوبی گذشت هیچ دغدغه و تردید در خاطرهای خود نگذرد  
گفته در بستم ربیع الاول در وقتیکه در چهار بن بودیم نوشته شد این خط نوشته شده را یکجا بل فرستاده شد چون این چنین کناه کلانی از  
نوی بد بخت سر بر زدیونس علی نوابلی اسد کیرانده شد بعد از گرفتن نقد و عین و غلام و داده عبد الرحیم پیره شد که با ضعیفان کاباد و وسیله  
نواسه ابراهیم خلیلی با عظیم و احترام کابداشته می شد چون این چنین فصدی ازین طبقه صادر شد پس ابراهیم را اینجانب با شستن صلاح نمیداد  
روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول بلا سرسان که از پیش کامران بخت بعضی کار مهم آمد بود همراه کرده بجا ان فرستاده شد همایون  
که بر سر بانیمان یورپ رفته بود چون پور رافع کرده بغاز پور بر سر نصیر خان نیز رفت افتانان آنجای هم خبر یافته از آب سرکده شسته بوده اند  
هریدر امرم لشکر تاراج کرده از آنجا بر کشته آمد بطریق کسین مکر کرده بودم بادشاه میر حسن سلطان جنب را با یک جماعه از جوانان خوب  
و رجه پور گذاشته قاضی حیدر را هم باینها تعیین کرده با شیخ یاریدر امقر کرد این جماعه را مضط و سرانجام از نواحی ناکب پور رار  
گذشته از راه کالی متوجهی شو عالم خان جلال خان بکبک که در کالی بود عراضا مستش می آمد همایون در وقت در بر  
کالی آمدن کس فرستاده و دغدغه را از خاطر او بر آورده همه خود گرفته آمد روز یکشنبه سوم ربیع الاخره رباع هشت هشت همایون آمد  
ملازمت کرد همین روز خواب دوست خاوند هم از کالی آمد دین روزها کسان مهدی خواجی در پی آمدن گرفتند که آمدن رانانگتین شد  
حسن خان میواتی هم با همسراه می شود فکر اینها را بر اسل باید کرد پیشتر از لشکر اگر جماعه کوبک هم به بیان بیاید مناسب دولت است  
ساری منون لشکر اعظم حرم نموده پیش تر از خود سلطان سرزایه نس علی شاه منصور بر لاس کتبی یک قسمی بود که اینها را بیاید  
بطریق ایلغار فرستاده شد تا هر فام نام پسر حسن خان میواتی و جنک ابراهیم بدست افتاده بود در کالی نگاه داشته بودم ازین جهت پدر  
اوسن خان در ظاهر آمد در رفت می کرد و دایم پسر خود را می طلبید و در خاطر بعضی رسب که از جهت استمال حسن خان اگر پسر او از نشا  
شود مستمال شده خدمت کاری را نیز بجای خواه آورد ظاهر خان سینه سن خان را خلعت پوشانیده به پدر او و وصایا کرده خدمت داده  
شد این بد بخت مردک خود مطلق خدمت پسر خود بوده بچه خبر خدمت یافتن پسرش پیش از رسیدن پسر از الو بر آمد بر اناسکات به او  
پسر او درین وقت خدمت نمودن بحساب بوده درین ايام باران خیلی می بارید صحبت با داشته می شد همایون هم درین صحبت های بود  
اگر چه مستقر بود اما در آن چند روز از کاب کرده درین آوان از غریب واقعات گذشته یکی اینست که در وقت آمدن همایون از قلعه  
خلفه لشکر هندوستان از راه بابا با ساعی و برادر خود او بابا شیخ کریمه پیش گیشن قرار سلطان رفند آنای که در بلخ بود عاجز شد  
بلخ بدست گیشن قرار سلطان افتاد این کاوک مردک با برادر خود و خود کاوک هم این طرف را بر کردن خود گرفته در نواحی ایک حرم  
سار بلغ می آید شاه اسکندر از در آمدن بلخ پای شده قلعه غوری را با دزبک میدهد بابا با شیخ و چند کسی از در قلعه می در آید  
چون قائم مرتبه نزدیک بود چاره نتوانسته کرد با دزبک می در آید بعد از چند سوزی بخت مصلحت میرزا را با جاعتش کو چانه بطرف  
بلخ میدهد بابا شیخ با چنه اوزبک در قلعه میرید بابا شیخ را در قلعه خود فرود می آید و دیگران را ابر حانه جانشین تعیین می نماید میرید بابا  
شیخ را بشهر میزده با چند کس دیگر بند کرده تفکری بر روی بر قند کس و دو اند تنگ بر روی

یا علی و عبداللطیف را با چند جوان خوب می فرستاد تا رسیدن اینها ملا با با سر مردم اوزربک بقلعه میر میر آمد خيال انداختن جنگ  
می کند هیچ کاری نتوانسته کرد با مردم قینکه بروی همراه شده بقدر آمده حیم بابا شیخ بر بوده از آن جهت سر او را بریده و در همین ایام  
میر میر آورد و عنایت با او شفقت با سرافراز کرده در میان امثال و افراش ممتاز کردم در وقت رفتن باقی تقاول با این دو کوزب  
دولت بر سر یک یگان میر طلا و عده کرده بودم جدا ازین عنایت با بدستور سابق همان و عده یک میر طلا میر میر داده شد در  
همین ایام قسمی ساغر که به بیان بطریق یلقا رفته بود یک چند سری بریده آوردن می ساغر و یو جکه با چند جوان قزاق در وقت رفتن زبان  
گیری دو جماعه از چاقو خنی کا و زاریر کرده بنتا هتا ادکس می کیزه خبر تحقیق آمده همراه شدن حسن خان میوانی را قسمی گفته آمد روز یکشنبه  
بستم ماه استا علی قلی بهمان و یک کلان خود که وقت رفتن خان سنگ اولی نقصان بود او را در خانه او را بعد از آن ریخته بنا کرده  
بود وقت یک انداختن با قزاق او رفتن نماز یک بود که سنگ انداختن برایشش بد قدم را در رفت با ستاد که خبر و خلعت از خان انعام  
شد روز دوشنبه هم ماه بادی اول بر نیت غراسفر کرده از مملات بر آمده رسید ان فود آمده شده سه چهار روز اینجا بجمع را رفتن نشان  
و تونک من دون ام مقام کردیم چون مردم من و ستان خیلی انعام بود هر طرف هر طرف ازین امرای هندوستان ایلغار نوشته شد عالم نشان  
را بگو ایار بطنه نوشته شد که رفته بریم داد کمک شود مکن و قاسم سنبلی و حاد را با برادرانش و محمد زیتون را به سنبلی بر لیسنا نوشته  
شد و همین ایام خبر آه که رانا سنا با کام لشکر خود تا نزدیک بیانه آمد می تا زدنهای که قبولی رفته بوده اند خبر توانستند رساند بلکه در  
قلعه هم تانته اندر آمده و قلعه در در تروبی حفره تری بر تانید غنیمت زود تر آمده اینها را ازیر میکند سنگر خان پنجوی به آنجا شمشیر شده وقت  
خو خانه یک بی جهت تا ختمی بر آید یک کا فریا پایده کرده وقت رفتن از دست نو که کتیبیک شمشیرش را گرفته برکتش کنه یک میزند  
تشویش بسیار کشید و غرور اناسکای نتوانست آمد بعد از خیلی وقت خوب شد اما معیوب طور شد قسمی و شاه منسور  
برلاس و هر کس که از بیانه آمد منیدرا غم از ترس بود با جهت زسانیدن مردم بود های خبر بودن لشکر کا فریا آورده بسیار استای  
و تعریف کردند از همین منزل سفر کرد شد قاسم میر اخو را بسیار از آن فرستاده شد که در پرکنه شده باور که جای فود آمدن است  
چاه بسیار بی بنند روز شنبه چهارم جمادی الاول از فوجی اگر کوچ نموده در منزل که چاه ها کنده شده بود فود آمده شد با  
آن از آنجا کوچ نمودیم در خاطر که شت که درین فوجی که بای آب بسیاری داشته باشد و آن آب بار در دو فغانه یکی یک است  
احتمال دارد که کا فر آب را گرفته فود آید ازین جهت بر انما جوانان غول لیسال راست ساخته متوجه شدیم دره لیش محمد سا بان  
را با قسمهای که به بیان رفته آه هر طرف راهیده و دانسته بودیمش ترکیبنا کول سیری جهت دادن منزل فرستاده شد در منزل فود  
آمده بپهدی خواجده جماعه که در بیانه بودند کس فرستاده شد که بی توقف آمده همراه شوند نو که مایون یک میرک غول را با چند جوان  
بجهت خبر رفتن از کا فر ستاره شد شمشیر نه خبر گرفته صباح آن خبر آه اند که کس غنیمت از بسیار یک کرد بیشتر آه فود آمده است  
هم امروز صدی سلطان سلطان میرزا او مردم ایلغار که به بیان رفته بودند آمده همراه شدند اما بنوبت بقراالی تعیین شد در  
عبدالغزیز در روز نوبت فراولی پیش پس ایلان نکرده بنی انوار فته است از سبزی تیغ کرده راه است کا فر پیش تر  
کوچ کرده بود این تونب بسیار پیش اینها رفتن نه دانسته چهار پنج هزار کس سید می آیند عبدالغزیز و ملا ایاق هزار د  
پانصد کس تخمیناً بوده باشد منزه غنیمت را قیاس بخون ملاحظه کرده اینها هم بجنگ مشغول می شوند مردم بسیاری بجز رسیدن



گرفته روانی شد بجز در این خبر با آمدن محبت علی خلیفه را بانو کاران خلیفه فرستاد و شد ملا حسین را بپسندی دیگر بار ابرو ق سو بروق از  
 عقب اینها بگو یک فرستاد و شد بعد از آن محمد علی بنک جنگ را هم فرستاد و شد تا رسیدن پیشتر تعیین شد که محب علی خلیفه و دیگران  
 باشند عبد الغزیز و هم اانش را با ساخته توابع او را گرفته ملا نعمت و ملا او و و برادر خود ملا ایاق و چند دیگر گرفته شهید  
 کرده بودند بجز در رسیدن اینها ظاهر پری تلغاسی محب علی قی تا زو کمک نمی رسد ظاهر بر اهان جامی گیرند محب علی هم در اثناء  
 جنگ می افتد بالتوا از گندلان آمده محب علی را می بر آورد تا یک گروه از عقب ایشان می آیند بجز در پیدا شدن سیاهی جنگ  
 چنگ می ایستند با پای پی خب آمد که کس غنیمت نزدیک آمد صید پوشیده و بر اسپان کیم انداخته پراق بسته تاخته سوار شدیم فرمودیم که  
 در راه پار کشید و بیارند یک گروه آمدیم کس غنیمت بر گشته بوده در پهلوی ماکول کلانی بود بجهت مصلحت آب بمن جافرو آمدیم از آنها  
 را پیشتر مضبوط کرده باز بخیر با از ابا را موبوط کردیم در هر دو راه فاصله اش هفت هشت کر بود و باشد که زنجیر کرده کشید میشد  
 مصطفی رومی بدستور روم ارا به کرده بود خلی نیست و چنان خوب ارا به بود چون استاد علی قلی خندان در ماش میکرو این  
 جهت مصطفی را در بر انظار پیش بایون تعیین کرده شد در جاهای که ارا به نرسیده بیلد ارا ن خراسانی و هندوستانی و کلیه و ا  
 ران را انداخته خندق کند و شد ازین تنه تیز آمدن این کافر و جنگی که در میان شده بود از تعریف و ستایش شاه منصور و همی و آنها  
 که از میان آمده بودند مردم لشکر بیدلی طاهری شد بر کنان عبد الغزیز خود بر سری شد بجهت اطمینان خاطر مردم و استحکام ظاهر  
 لشکر و جاهای که ارا به نرسیده بود از چوب مثل سه پایه چیزها ساخته میان هر یک ازین سر پایها که هفت هشت کر باشد از خام  
 کا و ارغا چما کرده مضبوط و مربوط کرده تا این اسباب و الا تمیاد و ملک شدن به مبیست پنج و گشتید در همین ایام از کابل نزه  
 و ختری سلطان حسین میرزا قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و سید یوسف و اقوام او و شاه و بعضی مردم دیگر کان و دوکان  
 محسوس تا پانصد کس آمدند محی شریف منجم شوم نفس هم همسرا و اینها آمد با بادوست سوچی که بجهت شراب بکابل رفته بود از اثر اینها  
 سو بد غزنی بر سه قطار شکر شراب بار کرده آنهم همراه همین با آمد درین طور محلی که از وقایع و حالات گذشته و از سخن و کلمات  
 پریشان چنانچه مذکور شد در لشکر تردد توهم بسیار بود و محی شریف منجم شوم نفس اگر چه پارای گفتن بمن نداشت به کس که در بخورد  
 بیانه نامی گفت که این ایام هر سبب طرف غرب است هر کس ازین طرف جنگ کند مغلوب می شود این چنین شوم نفس را که  
 پرسیدند دل مردم بیدل مشتربگست با چنین سخنان پریشان او گوش نکرده کارهای کردنی خود را پیش گرفته بهم جنگ بجهت  
 کردن مستعد شد و نزدیک شنبه بیست و یکم ماه شیخ جمالی را فرستاده شد که از ترکش بندان میان دو آب و دلی هر قدر جمع تواند  
 کرد جمع نموده مواضع میوات را تاخته تاراج کرده آنچه از دست او آید تقصیر نکند تا اینها از آن طرف خندق باشد ملا ترک  
 علی که از کابل می آمد فرمان شد که شیخ جمالی همراه شده در تا ضمن میوات و ویران کردن تقصیر نکند بجز رویوان هم همین طریق  
 فرمان شد که لوفته یک چند مواضع کنار و گوشه ویران ساخته تاخته و تاراج نموده اسیر کنند آنها نکرده اند از آن عمر با ایشان خدوکی  
 نشد و زد و شنبه بیست و سیوم جمادی الاول بسیر کردن سوار شده بودم در اثنای سیر و خاطر رسید که همیشه و فتنه تو  
 در خاطر بود و از ارتکاب امر نامشروع در دل من عبار بود کفتم ای نفس پیست چند تا سی مردن را از برای خود دیده  
 سیکه مردن را بخود جزم می کنی باین حالت که میدانی میرسد پیست دور ساز از جمله سناهی خود را پاک ساز از بهرینا بی



خود را خوش کرده خود را ازین گذشته توبه کردم از شراب آشامیدن سراحی و پیاطلا و نقره تمام آلات مجلس را در آن وقت  
حاضر آورده همه را شکستم می راترک کرده دل خود را آسوده ساختم این سراحی و آلات طلا و نقره شکسته بمسختقان و درویشان  
قسمت کرده شد اول کسیکه در توبه موافقت کرده بود عسس بود در پیش تراشیدن گذشته موافقت کرده بود آن شب  
و صباح آن از امر او نزدیکان از سپاهی و غیر سپاهی نزدیک به سید کس توبه کردند شرابهایی حاضر را ریزانده شرابهایی  
آورده ببا دوست را فرمودیم که نمک در آنها انداخته سرکه بکنند در جاییکه شرابهاده نخته شده بود یک و ایا کند ه شد حکم  
کردم که این وای را به سنگ بخریزانیده در پهلوی این وای بقعه پیروی بکنند در ماه محرم در تاریخ نهم صدوسی و پنج رفته کویار را  
سیر کردم وقت برگشتن که از دوپور به سنکری آمدم و این وای تمام شده بود پیشتر ازین نیت کرده بودم که بر این سگاسی کافر  
ظفر بایم تمغارا به مسلمانان بخشم در انشای توبه در پیش محمد ساربان و شیخ زین بخشش تمغارا با او کردند گفتم که خوب یاد دادید از  
ولایت های که در دست من است تمغای مسلمانان بخشش شد منشیان را فرمودم که این دو امر عظیم ایشان که واقع شده است  
اجبار اینها فرمان بنویسند بانشای شیخ زین فرمانها نوشته شده بحیچ قلم رو فرستاده شد انشا اینست فرمان امیرالدین محمد  
بابر ان اللہ یجب التوا من و یجب المنتظرین و لشکر هادی المؤمنین و یغفر المستغفرین و یصلی علی خیر خلقه محمد و آل الطیبین  
ظاہرین به ایامی ارای ارباب الباب که محاسن حالی صور اسباب و مخازن لالی نقوش صدق و صواب است نقش پذیر  
جوابزد و ابر این معنی خواهد بود اگر طبیعت انسانی بمقتضای فطرت مایل لذات نفسانی است و ترک منہیات متفق بر فطرت  
یردانی و تائید آسمانی نفس بشر اریل بشر و نیست و اما بری نفسی ان النفس لامارۃ بالسوء و اجتناب از ان خبر یافت ملک  
غفورنی و ذلک فضل اللہ یؤتہ من یشاء اللہ ذوالفضل لعظیم غرض از تصویر این مقالت و تقرآن مقرر آنکه بمقتضای بشریت  
بر حسب مراسم بادشاهان و لوازم بادشاهی و بنا بر عادت صاحب جاہان از شاه سپاهی در عنفوان ایام شباب بعضی  
از سنای و برخی از ظاہری ارتکاب نموده می شد و بعد از چند روزی نداشت و حسرت تمام حاصل آمد و یک یک از آن  
سنای راترک نموده و بتوبه بصوح باب رجوع بدان سدد داشت اما توبه شراب که اهم مطالب ان مقصد و اعظم مایه  
ان مقصود است و حجاب الامور مرمونه باوقاها محتجب مانده روی نمی نمود تا آنکه درین اوقات فرخنده ساعات که بجهت تمام  
احرام جہاد بسته با عساکر اسلام مانند در مقابل کفار بمقتضای نشسته بودیم از ملهم غیبی و هاتف لاریبی مضمون میمون لم یان اللذین  
امنوان یخشیح قلوبهم بذكر اللہ تنوید جهت قلع اسباب معصیت بجد تمام قرع ابواب انابت نمودیم و هادی توفیق حسب  
المضمون من قرع ما و اوج و اوج در اقبال کشور افتتاح این جہاد بجا و آنکه که مخالفت نفس است امر فرمود القصد ربنا ظلمنا  
انفسنا بر زبان اخلاص بیان آورده شد الیک و انما اول المسلمین را بر لوح دل منقش گردانیدم و داعیه توبه شراب را که اکنون  
خرزیدہ مینماید بود با مضار رسانیدم و ضامن فقر تمام بموجب حکم فرخنده فرجام سراحی و جام و سایر اودات و آلات و نقره که بکثرت  
وزینت چون کواکب به رفیع ترین مجلس بدایع بود عشرت شریعت بر زمین خواری و مذلت زده مانند اصنام که ان شاء اللہ تعالی  
عقرب بکسرشان موفق شویم پاره پاره ساختند و پاره پاره را از مسکینی و بیچاره انداختند همین این انابت قریب الاجابت  
ایاری ایقران در راه بمقتضای الناس علی این ملوک و در میان نبلش بشرف توبه شرف گشتند و بالتکلف از سر شریعت

رکن شستند و هنوز فوج فوج از مطیعات او امر و نوای ساعه فضاقته برین سعادت مستعد می کردند امید که بمقتضای  
 اللوال علی ایخسر کفنا علی ابواب این اعمال بروز کار ما اقبال نواب خسته مال با شاهی غامد کرد و بهیمنت این سعادت  
 فتح نعت یو یاقینو ما متراید بود از تمام این نعت و کسب این منت فرمان عالم مطیع شرف نیقایت که در ممالک محروسه  
 حرسه الله عن الآفات و الخافات مطلقا هیچ آفریده مرکب شمر بجز نشود و در تحصیل آن نکوشد و نه سازد و نه فرستد و بخرد  
 و نه ارد و بپزد و نیار و فاش شود تا کلمه تفلحون و شکر اعلیٰ بذ القروح و تصدقا یقول ملک التوبه النصوص بحر بخشایش باد شاهی بود  
 جوش آمده امواج کرم که سبب ابادانی عالم داروسی نبی آدم است ظاهر ساخت و تمامی جمیع ممالک را از مسلمانان که حاصل آن از  
 حد حصر فراوان است با وجود استمرار از منته سلاطین سابق بگرفتن آن از ضوابط شریعت سید المرسلین بیرون بود برانه اختراجه  
 صادر شد که در هیچ شهر و بلد و راه که در ممر تمنانگیزه نداشتند و تغییر و تبدل این حکم راه ندهند و من بدل بعد مسموعه فانا  
 اثمه علی الدین تبدیل و جمیع سپاهیان ظلال عاطفت باد شاهی از ترک و تاجیک و عرب و عجم و هند و فارسی و رعیت و سپاهی و کاتب  
 احم و عامه طوائف بنی آدم آنکه بدین علفه سوده مستظهر و امیدوار بود و بدعای دولت ابدی الاتصال اشتغال نمایند و از لوازم  
 این احکام بهیمنت انجام در گذرند و انحراف نور زندی باید که بر حسب فرمان اعلیٰ عمل نموده بتقدیم رسانند چون توقع اشرف اعلیٰ  
 سداعتاد نمایند کتب بالام الله اعلاء الله عالی المتعالی و خلد نقاد و فی بیت چهارم جمادی الاول سنه ۱۰۰۰ صدوسی و سه در  
 همین ایام از وقایع گذشته چنانچه مذکور شد و خورد و کلان غنچه و تر و بسیار بود از هیچ کس سخن مردانه و رای لیرانه شنیده نمی شد  
 و زرای سخن کور او امرای ولایت خوار رانی سخنان ایشان مردان بودی تدبیرهای ایشان صاحب همتان بودی تقریر باد بین  
 پورش خلیفه خوبه رفت در باب ضبط و استحکام در جد و اهتمام تقصیر نکرد و آخرین چنین بید لیهام دم را دانست و این نوع سستی  
 های ایشان را بویده یک تدبیر در خاطر من رسید جمیع امر اوجوانان را طلبیده گفتیم که امر اوجوانان بیست و سه بر که آمد بجهان اهل  
 فنا خواهم بود و آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود و هر که در مجلس حیات در آمده عاقبت بهانه اجل اشامید نیست و هر که  
 در منزل زندگی آمده آخر از غم خانه دنیا گذشتی از زیستن بنام بدمردن بنام نیک بهتر است بیست و سه بنام نکو که میرم رواست  
 و هر نام باید که تن مرکب است و الله تعالی این چنین سعادت نصیب ما کرده است و این طور دولتی با تو بی ساخته شهید  
 و کشته غازی همه را بکلام الهی سو کند باید خورد که هیچ کس ازین قتال روگردان در اختیار نکند تا جان از بدن مفارقت نکند  
 ازین محاربه و مقاتله جدا نشود صاحب و نوکر خورد و کلان همه بر عفت تمام مصحف را بدست گرفته همین مضمون عهد و شرط کردند و طور  
 تدبیر می از دور و نزدیک بدین و شنیدن دوست و دشمن خوب شد و همین ایام از هر طرف شور و فتنه قائم شد حسین خان ریز  
 را آمده گرفت کسان قطب خان چند وارد گرفتند رستم خان نام یک مرد کی ترکشمان میان دو اب را جمع کرده آمده کول را گرفته  
 کنجک علی را بند کرد و سبیل را از اید پر تافته بر آند توج را سلطان محمد دولدی که آشته آمد کوالیار را کافران آمده محاصره کردند عالم  
 خان را که کوالیار فرستاده شده بود کوالیار پر تافته بولایت خود رفت هر روز از هر طرف یک خبر ناخوش می آمد از لشکر بعضی هندوستان  
 که بختن گرفته بیست خان کرک انداز کر ختیه پس سبیل رفت حسن خان باری دال کر ختیه بگازر آمد باینها پروا نکرده همین پیش  
 خود متوجه شدیم را با سواد پاهای غلطک دار و این اسباب و آلات که تیار شد روز سه شنبه نهم جمادی الاخره در نوروز کوچ کردیم

جوانان قول بیسال راست کرده در پیش خود اربابها و سپاهیان غلطک در روان کرده از عقب این با استاد علی قلی را  
 با جمیع تفک انداز آتش تعیین کرده شد که پیاده از عقب ارباب جدا نشود تا بیسالی بستر روان می شده باشند بعد از آن  
 بیسالیها و هر کس در جای خود بجمع بیسالیها تیر فاتره کرده رسیده بامرا و جوانان قول بر انقار لهاده هر تیر را در هر جای استاد  
 او را و هر کس را هر طور کشتن او را و بچه طریق جنگ کردن او را مقرر و تعیین کرده بهمین ترتیب و نسق تا یک گروه راه آمده فرود  
 آمدیم کس با فویم خبردار شده از پیش رو جماعت راست کرده بر آمدند ارباب و خندق بعد از فرود آمدن او را و پیش او  
 را مضبوط و استحکم کرده شد چون این روز خیال جنگ نبود انکی از مردم پیش تر رفته بامردم عنیم دستی رسانیده سوکون  
 گرفته چند کافرا گرفته سر ایشان را بریده آورند ملک قاسم هم چند سری بریده آورد ملک قاسم خوب کردیم مقدار  
 دل مردم لشکر خلی قوی شد مردم تکیه دیگر پیدا شد صبح آن از آنجا کوچ نموده خیال جنگ داشتیم که خلیفه و بعضی دیگر  
 بعضی که چون منزل مقرر شده نزدیک است از خندق کنده مضبوط کرده کوچ کرده شود بدولت مناسب است بحیث  
 مسلمات خندق خلیفه سوار شده بجایهای خندق بیلداران تعیین کرده محصلان مقرر کرده آمده روز شنبه سیزدهم جمادی الاخر  
 اربابها و پیش خود کشته بر انقار جوانان قول و بیسالی نزدیک یک گروه راه آمده در منزل مقرر شده فرود آمده شد بعضی جا  
 درها افزوده شده بود و بعضیها را افزون بود که خبر آوردند که بیسالی عنیم پیدا شدنی امحال سوار شده فرمان شد که بر انقار در  
 انقار و جوانان در جوانان هر کس جای که دارد در جای خود رفته اربابها و بیسالیها را مضبوط و مرتب بکنند چون ازین فتح  
 کیفیت لشکر اسلام و کمیت خیل کفار و ایستادن صفوف و بیسالیها و جنگ اهل اسلام و اهل کفر مشخص و معلوم می شود از  
 آن جهت بی زیاده و نقصان همان فتحنامه که شیخ زین العابدین نوشتند که بود ثبت شد ظهیر الدین محمد با برغازی با محمد عبدالدی صدق  
 و عده و نصر عبده و انور حبه و خرم الاحزاب و حده و لاشی بعده بمن و حاکم الاسلام بنصره اولیا الله الراشدین و فصح قوایم الاصلنا  
 بقسم ما به المسار دین لقطع دابر القوم الظالمین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد سید الغزوات  
 اهلجاهدین و علی الوصیاء الهدی الی یوم الدین تو از نعمای سبحانی باعث شکر ثنائی یزدانی سورت تو از نعمای  
 سبحانی بر هر نعمت شکر مرتب است و هر شکر را نعمتی از عقب ادای لوازم شکر از قدرت بشر تجاوز است و اهل اقتدار  
 از استیغای مراسم آن عاجز علی الخصوص شکر می که در مقابل نعمتی لازم آید که نه در دنیا و نه در آخرت از ان عظیم تر باشد و نه درستی  
 سعادت از ان جسیم تر نماید و این معنی جز نصرت بر اقویای کفار و استیلا بر اغنیای مجاز که اولک هم الکفره الفجره در بیان مثال  
 ایشان نازل است نخواهد بود در نظر بصیرت ارباب الباب احسن تر از ان سعادت نخواهد بود الله الله که ان سعادت  
 عظیمی سوخت کبری که من الهدالی العمد مطلوب اصلی و مقصود حقیقی ضمیر خیر اندیش و رای صواب کیش بود درین ایام خیمه  
 فرجام از کمن عواطف حضرت ملک علام روی نموده فتاح بی منت و فیاض بی منت محدود و فتاح فتح البواب فیض بر چهره  
 آمال نواب نصرت مال ماکش و اسامی نامی افواج با بتهاج ما در دفتر غزواته کرامی نبشتت کردید و لو اسی اسلام به ادا و لشکر  
 ظفر انجام بابا و ج رفعت و ارتفاع رسید کیفیت صد و این سعادت و ظهور این دولت آنکه چون اشعه سیوف پش  
 اسلام سپاه ممالک هند را بلعادت انوار فتح و ظفر نور ساخت و چنانچه در فتح نامهای سابق سمت تحریر یافته بود



یادی توفیق ریایات طفر آیات مارادو مالک دہلی داکرہ و چونپور و خرید و بہار و غیر ذلک برافراخت اکثر طوائف اقوام از  
 اصحاب کفر و اباب اسلام اطاعت و انقیاد نواب فرخندہ فرجام اختیار نموده اکنون بمضمون الحی و استکبر و کان  
 من الکافرین عمل نموده شیطان صفت سرکشیدہ و قاید لشکر دوران و سیریل سپاہ مجوران کشتہ باعث اجتماع طوائف کفر  
 کہ بعضی طوق لعنت زنا و زکون و برغی خار محنت ارتداد و اسن و استیلائی آن کافر لعین خذلہ فی یوم الدین و رولایت ہند  
 بر تہ بود کہ پیش از طلوع آفتاب دولت بادشاہی و قبل از طلوع خلافت شہنشاہی با آنکہ راجہ اورایان بزرگ نہاد کہ درین  
 مقابلہ اطاعت فرمائش نمودند و حاکمان و پیشوایان منتصف بار تہاد کہ درین محاربه در عنائش بودند بزرگی خود را منظور داشتہ  
 و بیچ قتالی متابعت بل موافقت وی نکرده اند و در بیچ مسافرت طریق آن بدست و موافقت کفار دیگر عاجز بودہ اند و بلطائف محیل  
 با و مدار او مواسامی نکرده اند و ای کفر در قریب دولت شہر از بلاد اسلام افزائتہ بود و نحو سب مساجد و معابد نموده  
 عیال و اطفال مومنان آن بدن و امصار را اسیر ساختہ قوت وی از قرار واقع بجای رسید کہ نظر بقاعدہ مستمرہ ہند کہ یک  
 لک ولایت را احد سوار و کوروی سادہ ہزار سوار اعتباری کنند بلا و مستحضرہ آن سیریل کفرہ بہہ کرد و رسیدہ کہ جای یک لک  
 سوار باشد و درین ایام بسی از کفار نامی کہ ہرگز در بیچ سر کہ یکی از ایشان امدادش نہ نمودہ اند بنا بر صداوت عساکر اسلامی بر لشکر  
 شقاوت اثر وی افزودہ چنانچہ حکم بہ استقلال کہ ہر یک چون فرد دعوی سر کشی می نمودند و در قطری از اقطار قاید جمع از کفار بنو  
 مانند اغلال و سلاسل بدان کافر فاجر متصل گشتند آن عشرہ کفرہ کہ بقیص عشرہ مبشرہ نوای شقاوت فرای قبشہ ہم بعد اب الیم می  
 فراشتند توابع و عساکر بسیار و پر کتاب وسیع الاقطار داشتند چنانچہ صلاح الدین سی ہزار سوار را ولایت دہشت در اول او دی  
 بالکیری و دوازده ہزار سوار و میدنی را سی دوازده ہزار سوار چون خان سیواتی دوازده ہزار سوار و بابل اندری چہار ہزار  
 سوار و پربت ہا و اہفت ہزار سوار سردی کچی شش ہزار و پیروم دیو چہار ہزار سوار و پینک دیو چہار ہزار سوار و محمود خان  
 ولد سلطان سکندر اگرچہ ولایت پرکنہ نہ داشت اادہ ہزار سوار تخمینا با سید واری سرداری جمع کردہ بود کہ مجموع جمعیت آن  
 پھوران وادی سلامت و امنیت نظر بقاعدہ پرکنہ و ولایت دہلک و یک ہزار باشد القصرہ آن کافر مغزور باطن کور ظاہر  
 دلہا با صداوت کفار سیاہ روز کار را کہ ظلمات بعضی فوق بعضی با یکدیگر موافق ساختہ و در مقام مخالفت و محاربتہ اہل اسلام  
 و ہم اساس شریعت سیدانام علیہ الصلوٰۃ والسلام در آمد محامدان عساکر بادشاہی مانند قضای الہی بر سر و مجال احوار آمدہ  
 از اجلاء القضا علی البصرہ انہو نظر بصیرت اصحاب سیرت کردہ ایندند و آہ کریدین جاہد فانیما بچاہد نفسہ را لمخوڑا داشتہ فرمائ  
 واجب الاذعان جاہد الکفار و المنافقین را ہا مضار سائیدند روز شنبہ سیر و ہم جادی الاخرستہ کہ بارک اللہ فی سبتکم  
 نشان مبارکی آن روز است و نوای موضع خانوہ از مضافات بیانہالی کوہی کہ او کوہی اعدای دین بود مغرب خیام نصرت  
 انجام شکر اسلام کردید چون کوکہ و بدبہر سوکب اسلامی بکوش اعدای دین و کافران لعین رسیدن مخالفان ملت محمدی کہ  
 مانند ساحت کہ در پی اندام کعبہ اہل اسلام بودند فیلان کوہ پیکر حضرت منظر را اعتماد خود ساختند و ہمہ متفق و یکدل کشتہ شکر  
 شقاوت اثر خود را فوجی پاداشتند قشوقی بان فیلیا ہندوان دلیل ہوشدہ غرہ ما تہ اصحاب فیل چو شام اجل عجب کربہ و  
 شوم سیدہ تو ز شنبہ بیشتر از نجوم بدہمہ بیچو آتش ولیکن چو دروز کشیدہ سراز کین بچسرخ کبود چو مور آمدند از زمین و

یسار و سوار و پیاده هزاران هزاره و بجزم مقابل و کارزار متوجه اردوی اسلام شعار شدند غرادر لشکر اسلام که اشجار ریاض  
 شجاعت صفت صفت صفت کشتید و ترک خود صنوبر بیات آفتاب شعاع را چون قلوب مجاهدان فی الله باوج ارتفاع  
 رسانیدند صفتی چون سد سکندری آهن فام دمانند طریق شریعت پیغمبری باستقامت و استحکام دین حسین قوت و بیاض کانیهم  
 بنیان مخصوص و فلاح و خیر و درستی بمقتضای اولئک علی ہی من بهم و اولئک هم المفلحون باهالی آن صفت مخصوص نظم  
 در آن رخنه بی از طبع قهیم و چورای شهنشاه و دین تویم و علمای او عرش فرسایم به الفهای انا فتحنا همه به و رعایت  
 خرم رامعی و اشته بطریق غرات روم بخت پناه تشکیلیان و رعاند از آن که در پیش سپاه بودند صفتی از ارباب ترتیب نموده با یکدیگر  
 بزنجیر اتصال داده شد القصد حیوش اسلام چنان تنظیم و استحکام پدید آورد که عقل پرور چرخ ایزد سیر و مرتبش را آفرین کرد و در  
 ترتیب و تنظیم و استحکام و استحکام متدب اکفرت السلطانی اعتماد الدوله انخافانی نظام الدین علی نلیفه را می و اجتهاد داده  
 به تدبیر ایش موافق تقدیر و جمله سرداری باو کار کذا برهما او پسند راسی میز افتاد متدبیر عزت باه شاهی و در قول مقرر کشت و  
 بردست راست برادر ارشد از چند سعادت یار المختص ابو اطف الملك المستعان حسین تیمور سلطان و فرزند اعزاز شدند نظام  
 انظار حضرت اله سلیمان شاه و جناب هدایت ماب ولایت امتساب خواجه دوست خاوند و محمد السلطنت العلیه سوختن لعل  
 اسینه متدبیر خاص و زبده اصحاب اختصاص یونس علی و عهد اخواص کامل الانلاص شاه منصور بر لاس زبده اصحاب  
 اختصاص و رویش محمد ساربان و عمده اخواص صادق اخلاص عبدالملکتاب دار و دوست ایشک آقا در محال خود جا گرفتند  
 و بردست چپ قول سلطنت ماب و خلافت امتساب سلطان علاء الدین عالم خان ابن سلطان ببلول لودی و متدبیر  
 المحفرت سلطانی مشارالیه و دستور اعظم الصدر و بین الامام ملا و جمهور و سواد اسلام شیخ زین خوالی و عمده اخواص کامل انلاص  
 محب علی ولد متدبیر المحفرت السلطانی مشارالیه و عمده اخواص زوی بیک برادر قوج بیک مرحوم سرور و شیر افکن ولد  
 قوج بیک مرحوم سرور و شیر افکن ولد قوج بیک مرحوم مذکور و عمده الاعاظم والاعیان خان معظم ارایش خان دستور اعظم الوزر این  
 خواجه حسین و جماعه دیوان عظام هر یک در موضعی مقرر ایستادند و در بر افتاد فرزندان اعزاز شدند سعادت یار کامکار منظور عنایات  
 حضرت افرید کار اختر بروج سلطنت و کامکاری همه سپهر خلافت و شهر یاری الممدوح بسان العبد و المکرر السلطنته و انخلافت  
 محمد با یون بهادر متکلن کشته یزیدین سعادت حترین عزیز فرزند جناب سلطنت ماب المختص بعواطف الملك الدیان  
 قاسم حسین سلطان و عمده اخواص احمد یوسف او غلاچی و محمد الملك کامل اخلاص هند و بیک قویمین و محمد الملك صادق  
 الاخلاص خسرو کولکناش و محمد الملك قوام بیک او و شاه و عمده اخواص کامل العقیده و الاخلاص ولی خازن  
 و عمده اخواص هر قلی سیستانی و عمده الاعیان سلیمان و عمده الوزر یامین الامم خواجه پهلوان بدخشا و محمد اخواص عبدالشکور  
 و عمده الاعیان سلیمان اقالیمی سیستانی مقرر کشته بر بسیار نظر و ثار فرزند کامکار مشارالیه عالی جناب سیادت ماب مرتضوی  
 اشاب میر همه و عمده اخواص کامل اخلاص محمدی کولکناش و خواجگی اسد جامدار تعیین یافتند و در بر افتاد از امرای هند عمده  
 الملك خان خانان و لاورد خان و عمده الاعیان ملک و او کزانی و عمده الاعیان شیخ المشایخ کوزن هر یک و بنحالی که فرمان  
 شده بود ایستادند و در جوانی سارک اسلام شعار عالی جاه نقابت پناه رفعت دستگاه افتخار ال طویاسین سید محمدی

و برادر اعزاز شد کاسکار منظور نظر انظار عتایت حضرت آفرید کار محمد سلطان میرزا و سلطنت ماب خلافت انتساب عادل سلطان بن محمدی سلطان  
 و محمد ملک کامل الاخلاص عبدالعزیز میر اخور و محمد الملک صادق الاخلاص محمد علی جنگ عمده انخواص کامل الاخلاص قتل قدم قراول شاه حسین  
 باری منوال غایبی و جانی بیک آنکه صف کشیدند و درین جانب از امرای هند قتیبه السلاطین جلال خان و کمال خان اولاد سلطان  
 علاء الدین مذکور و عمده الایمان نظام خان میان تعیین شده بودند و جهت تولفه معتمد انخواص نزد جنگ و ملک قاسم برادر بابا  
 خشکه یا جمعی از فرق منوال در جانب بر انظار و معتمد انخواص مومن آنکه در ستم ترکمان با سلجق با جماعتی از زمانینا خاوند در  
 طرف جوانفار نامرود شدند و عمده انخواص کامل الاخلاص زبده اصحاب اختصاص سلطان محمد بخشی ایمان و ارکان غراه  
 اسلام را در مواضع و محال مقرره ایشان داشته خود با ستاع احکام با مستعد بودند و نواجیان و یسا اولان را با طرف و جواب  
 ارسال میکردانید و احکام مطاوعه را در ضبط و ربط سپاه و سپاهی بسلاطین عظام و امرای کرام و سایر غراه ذوی الاحترام  
 میرسانید چون ارکان لشکر قایم کشته هر کس بجای خود شتافت فرمان واجب الاذعان لازم الاستمال شرف اصدار یافت  
 که هیچ کس بی حکم از محال خود حرکت نماید و بی خصت دست بحاربه نکشاید و از روز مذکور تخمنا یک پاس و دو کوی گذشته بود  
 که فریقین متقابلین متقارب یکدیگر گشته بنیاد مقابله و کارزار شد عسکرین مانند نور و ظلمت در برابر یکدیگر ایستاده و بر نظار  
 و جوانفار چنان عظیم قتالی - شد که زلزله در زمین و دود در سپهر برین افتاده جوانفار کفار شقاوت آثار بجانب بر انظار  
 مساک اسلام شعار توجیه کشته بر خسر و کوه کلتاش و ملک قاسم با باقی شقه حمله آوردند برادر اعزاز شدند تیمور حسب فرمان بکمک  
 ایشان مردانه قتالی آغاز نهاد کفار را از جابرو داشته قریب بقرب قلب ایشان رسانید و جلد و بنام آن عزیز برادر شدند و در العصر  
 مصطفی رومی ارغول فرزند اعزاز شد کاسکار منظور انظار حضرت آفرید کار المختص بعباطف الملک الذی منتهی با سر محمد  
 پایون بساورار اهبار پیش آورده صفوف سپه کفار به تشنگ و ضرب زن مانند قلوب نشان منکسر گردانید و در عین محاربه  
 سلطنت ماب قاسم حسین سلطان و عمده انخواص احمدیوسف و قوام یک فرمان یافته با مداد ایشان شتافتند و چون زمان  
 زمان افواج اهل کفر و طغیان متعاقب و ستوار باه او مردم خودی آمدند مایه معتمد الملک هند و بیک توپین را و از عقب او  
 عمده انخواص محمدی کوه کلتاش و خواجگی اسه و بعد از آن معتمد السلطنة العلیه مومن العبد السینه مقرب خاص زبده اصحاب -  
 اختصاص یولیس علی و عمده انخواص کامل الاخلاص شاه منصور برلاس و عمده انخواص صادق العقیده عبدالقادر کتاب  
 و از پی ایشان عمده انخواص دوست ایشک اتا محمد خلیل اخته بیکی بکمک فرستادیم و بر انظار کفره کبریات و مرآت حلهما برجا  
 جوانفار لشکر اسلام آوردند و در العزیز ذی الخاذه رسانیدند و هر فوبت قازیان عظام بعضی را بر خم سهام طغر فرجامه پارالبوا  
 یصلوننا فقیس الفرار فرستاده برخی را بر گردانیدند و معتمد انخواص مومن آنکه در ستم ترکمان بجانب عقب سپاه ظلمت و تنگاه  
 کفار شقاوت پناه توجیه نمودند و معتمد انخواص ملا محمد و علی آنکه با سلیق نوکران مقرب حضرت السلطانی اعتماد الدوله انخا  
 نظام الدین علی خلیفه را بکمک مشار الیه فرستادیم و برادر اعزاز شد محمد سلطان میرزا و سلطنت ماب عادل سلطان محمد  
 الملک عبدالعزیز میر اخور و قتل قدم قراول و محمد علی جنگ و شاه حسین - منوال غایبی دست بحاربه کشاده پای حکم  
 کردند و دستور الا عظم الوزرای بن الامم خواججه حسین را با جاعه دیوان بکمک ایشان فرستادیم اهل جبار و در قایت چه



اجتهاد راغب مقابل آمد و آیه کریمه قل اهل تیر بصون بنا الا احدی الحسنین را منظور داشته غزیت جانفشانی کرده  
لوای جانستانی اذ استند و چون محاربه و مقابلد و کیشید و بطله یل انجا میفرمان واجب الاغان بنفاد رسید که نایبان خاصه  
بادشاهی جوانان جنگی و هر بران میشد بگری که در پس ارا به مانند شیر زنجیر بودند از راست و چپ قول میروند اینده جاسی انگیزان  
در میان گذارند و از هر دو جانب کارزار نمایند از پس ارا به مانند طلوع طلیعه بیج صاوق از پیش افق میروند تا خستند و چون  
شفق کون کفار نامی میوزاد و هر که میدان که نظر سپهر کرد ان بود ریخته بسیاری از سر سرکشان راستاره صفت از ملک وجود محو ساختند  
و نادر العصر استاد علی قلی با تالاب نو و در پیش قول ایستاده بود مردانکیها کرده سنگهای عظیمی تقد که چون در پله میزان اعانش نمند  
صاحبش قامان ثقلت موازینه فوفی عیثه مرا ضیبه نام برد و بر کوه را سنج و چیل شامخش اند از نذکاللعن المنقوش از یاد آورد  
و بجانب حصار این و شامصف کفار انداخت و باند افتن سنگ و ضرب زن و تلفک بسیاری از اینده احشام کفار منهدم ساخت  
تفک اندازان بادشاهی حسب الفرمان از ارا به بیجان معرکه آمد هر یک از ایشان بسیاری از کفار زهرمات چشانیده و پیاده  
در محل مخا طره عظیم در آمده نام خود را در میان شیران پیشه مروی و دلیه این معرکه جوان مروی ظاهر گردانیدند و مقارن این حالت  
فرمان حضرت خاقانی پیش را ندن ارا بهما قول بنما از سیده به نفس نفیس بادشاهی فتح و دولت از زمین اقبال نصرت از سب  
بجانب سیاه کفار تحو ک کرده و از اطراف و جوانب مسا کز غلظت بناقتب این معنی را مشاهد نمود و کامی بحر و خا رسپاه نصرت  
بموج غلظت بر آورد و شجاعت همه بنمایان جز از قوت بفعل در آورد و ظلام بنا غمام کرد ا چون سحاب مظلم در تمامی معرکه  
ترا که گشت و برین لمعات سیوف در ان از لمعان برقی در گذشت که روی خورشید را چون پشت امینه از نور عاری کرد و غما  
بمضروب و غالب مغلوب امیخته سمت اقبال از منظر ستواری شد ساحت زمانه چنان شبی در نظر آورد که ستاره در ان غریب بود و کوا  
نوابش جز سواک ثابت الاقدام نمی نمود و شمشیری از دست و بر دست روز زبر و دهانم خون باهی و بر ماه کرد و هر رسم ستوران در ان  
پهن دشت در زمین شش شده آسمان کشت هشتت و مجاهدان غازی که در عین سر اندازی و جان بازی بودند از هفت ضعیفی  
نوید لانتنو و لا تزنو انتم الا غلون می شنودند در سببی لاری می شده نصرین الله فتح قریب و بشر المؤمنین استماع می نمودند چنان  
بشوق محاربه می کردند که از قدسیان اعلا ندای تحسین بدیشان میرسید و لاکه مقرب پروانه صفت بر کرد سر ایشان می کردید  
باین الصلوتین نایره قتال چنان اشغال یافت که مشاعل آن علم بر افلاک می افراشت و میمنه و میسره لشکر اسلام میره  
و میمنه کفار تا فرجام را در یک محل مجتمع گردانید چون آنرا رغابیت مجاهدان نامی و ارتقا لوای اسلامی ظاهر گشت  
گرفت ساعتی از کفار بعین و اثر ایدین در حال خود متحیر ماندند و آخر دلهما از جان برکنده بر جانب راست و چپ غول حله آوردند  
و در جانب چپ پیشتر هجوم کردند و از دیک رسانیدند ما غزاة شجاعت سات شتره ثواب را منظور داشته نهال تر در زمین  
سینه هر یک نشانند و همه را چون بخت سیاه ایشان بر کردانیدند قرین این حال نسایم نصرت و اقبال بر چین بود  
نواب نجهت ما وزید و مژده انا فتحنا لک رسانید شایه فتح که جمال عالم را پیش بطره و دینبرک الله نصر اعزیزه اقرین کشته استقامت  
در ستر اخطاب و پایی نوز و قرین حال گردید پسته وان باطل حال خود را مشکل دانسته کاللعن المنقوش متفرق شدند و کالفر  
المبوش تلاشی گشتند بسیاری کشته و معرکه افتادند و کشیری از سر خود در گذشته سرد در بیابان اوار کی نماند و طمه ابرغ و

از غن کردیدند و از کشته پشتهما افزاخته شد و از سر با متارها پرداخته کردند حسن خان میواتی بفریب تفک در شلک اموات در آن  
 و همچنین پیشتری از ان سرکشان ضلالت نشان را که سر آمدان قوم بودند تیر و تفک رسیده روز جیات سر آمد از جمله رادل اودی شلک  
 مذکور که و اسل و لایت نکر بود و دوازده هزار سوار داشته و رای چند پان چو پان که چهار هزار سوار داشته و مانگ چند چوپان  
 و ولیب را که صاحب چهار هزار سوار بوده و کنگو و کرم سنگه و اوکری که سی هزار سوار داشته و جمعی دیگر که هر یک از ایشان خیل  
 بزرگ گزهی بود و از قاطبه ذی شوکت و شکوهی بودند راه دوزخ پیونده و ازین دار وصل بدرک الاسفل انتقال نمودند و راه  
 دار الحرب از زخمیان در راه مرده مانده چشم پر شد و در ک الاسفل از منافقان جان مالک و دوزخ سپه ملوک دید  
 از عساکر اسلامی هر کس بهر جانب که شتافتی در هر کامی خود کامی راکشته یافتی و اردوی نامی از عقب منبران بهر چند کوچ نمودی  
 هیچ قدمی از فرسودگی ششمی نهالی نیافتی ای بیات همه بنده ان کشته خوار و ذلیل به سبک و تفک همچو اصحاب فیل به  
 زمینها پس کوهها شد عیان به هر کوه از ان چشمه خون روان به رسم سهام صف پر شکوه به که از ان گزیران پیردشت و کوه  
 دلو علی او بارم دلوکان امر الله قدره الله فحمد الله السميع العليم والحمد لله المنان من الله العزيز الحكيم تحریر فی شهر  
 جمادی الاخره سنه نصد و سی و سه بعد ازین فتح در طغرا غازی نوشته شد و فتح نام در زیر طغرا این رباعی را نوشته رباعی اسلام  
 او چون او را پای بولدیم به کفار بنود حرب سازی بولدیم به خرم ایلاب ایمیم او روم شهیدیم اولما فاقه المننت لعدیم  
 غازی بولدیم به یعنی بجهت اسلام او را محو شد حرب ساز کفار و بنود شدیم خرم کرده بودیم شهید ساختن خود را المننت  
 که غازی شدیم سنج زین باین فتح لفظ فتح با شاه اسلام را تاریخ یافته بود از مردمی که از کابل می آمدند میر کیسوم همین لفظ را  
 تاریخ یافته رباعی گفته فرستاده بود توارد واقع شده هم از شیخ زین هم از یکسوا جهت بستی ماینهای ایشان از رباعی های ایشان  
 همان الفاظ را آورده شد یک ممتبه دیگر در فتح دیپال پور شیخ زین وسط شهر ریج الاول را تاریخ یافته بود میر کیسوم همین لفظ را یافته  
 بود یا غی را ز بر کرده فرود آورده روان شدیم دایره کافران از اردوی او و کرده بوده باشد باوردوی او رسیده محمدی و عبدالعزیز  
 و علیخان و بعضی دیگر را از عقب کافرا و غوغای فرستاده شدند ک کابل شد با مید کس نگذاشته مرا خود با ایستی رفت مقدار  
 یک کرده از دایره کفار کشته بودیم از جهت بیگانه شدن روز بر کشته در نماز خفتن بار دو آمده شد محمد شریف ششم که چه نوع  
 نقشهای شوم مانده بود بسیار یکبار فتح آمده و شام بسیاری داده دل خود را خالی کردم اگر چه کافروش دشوم نفس و بخود بسیار  
 مغرور و بی نهایت سرکشی بود چون قداست خدمتی داشت یک لک انعام کرده خصمت دادم که در قلمرو من نه ایستد و صبح  
 من در همان منزل مقام کرده شد محمد علی جنگ جنگ و شیخ کوژن و عبدالملوک قورچی را با فواج بسیاری بر سر الیاس خان فرستاد  
 شکوه در میان جواب خروج کرده کول را گرفته یکجای علی را بند کرده بود و بچو در رسیدن اینها جنگ نتوانست کرد و پیران شده  
 پریشان میشود بعد از آمدن من با که بعد از چند روز گرفته او روز زنده فرمودم که پوستش را کندم کویسکه در پیش او در دو جنگ  
 در پیش من کویسکه واقع شده بالای همین کویسکه از سرهای کفار فرمان شد که کله مناره به خیزانند ازین منزل دو کوچ در میان کرده به  
 بیاندنند شد تا بیان بلا تا او را میوات اچیفه اهل کفر و اهل ارتداد بی نهایت افتاده بودند رفتن بیاندن را میر کردیم با او آمده  
 بندر طلبیده رفتن بسدر ولایت این کافرا مشورت کرده شد از جهت تنگی آب در راه و بسیاری گری آن یورش موافق

شد ولایت میوات نزدیک بدلی واقع شده تخمیناً سه چهارم جمع داشته باشد ذکر **حسن خان میواتی**  
 حسن خان میواتی پدر پدرا و نزدیک بدویت سال در میوات با استقلال حکومت کرده اند بسلاطین بدلی همکاره احاطه  
 می کرده اند سلاطین هند از جهت فراخی ولایتهای خود با تنگی فرصتهای یاز جهت کوهستان ولایت میوات باین مقید نشده  
 در پی ضبط این ولایت نیفتاده اند و همین مقدار اطاعت بهمانها مسلم داشته اند ما هم بعد از فتح هند بدستور سلاطین سابق  
 بحسن خان رعایت را امری داشتیم این حق نامتناس کافروش ملطوف و عنایت ما را در نظر نیاورده تربیت رعایت  
 ما را شکرش نکرده همه فتنه بار او محرک جمیع بدیها را باعث بود چنانچه مذکور شد چون آن یورش موقوف شد بخیبر میوات متوجه  
 شدیم چهار منزل در میان کرده قلعه الوری که حاکم کشین این بود در شش کروی در کنار آب باتش می فرود آمده شد پیش از  
 حسن خان پدر پدرا در تجاره می نشستند در سالی که بهندوستان سپند بهار خان را زیر کرده لاهور و دیپال پور را  
 گرفتیم از تردوسن دور اندیشی کرده بمارت این قلعه مشغول شده بود است که چند نام کس معتبر حسن خان که در اوقات بود  
 پسر او دراکره هم آمد بود از پیش سپر او آمده ان طلبید عبد الرحیم شنادل را با او همراه کرده با فرمانهای استقامت فرستاده شد  
 طاهر خان پسر حسن خان را گرفته آمده باز در مقام عنایت شده پرکنه چند لکی بوجا داده شد و جنگ انک کار کرده بود تا خوب  
 خیال کرده وجه استقامتش را بیچاه لک کرده الوری گفته شد از بیدستی خود را کرده نگرفت بعد از آن خود معلوم شد که کار را حسین تیمور  
 سلطان کرده بوده است و جلد و بنام سلطان شده شهر تجاره را که پای تخت میوات است عنایت کرده وجه استقامتش را بیچاه  
 لک کرده شد به نزدیک جنگ سکا تو غمه دست راست بود نسبت بدیکر آن خوب بود و جاورا پانزده لک کرد و قلعه  
 الوری را عنایت کرده شد از این قلعه الوری را با آنچه در این قلعه بود بهایون عنایت شده از آن منزل روز چهارشنبه غره ماه جیب  
 کوچ نموده شد و در کوهی الوری آمدیم من رفته قلعه الوری را سیر کردم آن شب با بنجا بودم صبح آن بار دو آمدیم پیشتر از خزان  
 چنانچه مذکور شد در وقت سوگند دادن خورده و کلان انیم مگور شده بود که بعد از این فتح تکلیفی نیست هر کس که فتنی باشد خصمت  
 داد شود نوکران هایون اکثر بخشنانی و مردم آن رویه بودند هر یک ماهه راه دو ماهه راه لشکر کشیده بودند پیش از جنگ بیجا  
 داشتند آن چنان وعده هم واقع شده بود و کابل هم خالی بود ازین جهت با ریها باین قرار یافت که هایون را بکابل خصمت داده  
 شود سخن را اینچا مانده از الوری روز پنجشنبه نهم ماه جیب کوچ کرده چهار پنج کرده رفته در کنار آب باتش می فرود آمده شد و همه  
 خواجهم علی تشویش داشت بکابل خصمت داده شد شوق داری میان را بدست ایشان اقا داده شد پیش ازین چون اتاوه  
 را بهدی خواجهم نام برده شد بود طلب خان که اتاوه را بر تافته که ریخته بر آمد بجای مهدی خواجهم پسرش جعفر خواجهم اتاوه را داد  
 شد بجهت خصمت داوون هایون سه چهار روز در همین منزل مقام کرده شد از همین منزل موسی علی نواجی را با فتح نامه بکابل  
 فرستاده شد تعریف چشمه برد پور و حوض کلان کوتله داشته شده بود هم بجهت رسانیدن هایون و هم بجهت سیر کردن اینچا  
 روز یکشنبه اردور در همان منزل گذاشته از اردو سوا شدیم انروز بر پور چشمه او را سیر کرده همچون خورده شد و دره  
 که آب چشمه می آمد تمام کلمای کنیز و اشده بود عالی از صفای نیست اگر آنقدر که تعریف میکردند نبود در درون همین دره درجا  
 که آب کشاده تر شده بود فرمودم که سنگها را تراش کرده دره دره بکنند آن شب در همان دره بودم صبح آن سوار شده فرست



کول کوئلہ را سیر کردم یک کنار او دامنہ کوه واقع شد آب بانس می درین کول آمده است خیلی کول کلانی است ازین نظر  
 او آن طرف خوب نمی نماید در میان کول کشتیهای خوردنی هست مردم اطراف کول در وقت شور و غوغا کشتی ها در  
 خود را خلاص می کرده اند در وقت رسیدن ماهم یک جماعه مردم در کشتی در آمده در میان کول رفتند کول را سیر کرده آمدند در  
 اردوی بهایون فرود آمده شد آنجا استراحت کرده طعام خورد و بهیرزا و امرای او خلعتها پوشانده در نماز خفتن بهایون را و در  
 کرده سوار شده در راه در یک جای خواب کرده از آنجا سوار شده در وقت صبح از پرکنه کبری گذشته باز اندکی خواب کرده پارو  
 که توده فرود آمد و بود آمده شد از توده کوچ نموده در وقت فرود آمدن در سوک طاہر خان پسر حسن خان که بعد الرحیم سپرده شده بود  
 که ریخت از اینجا یک منزل در میان کرده در چشمه که بینی گاه کوه میان پشاور و جوسه واقع شده است فرود آمده شامیابنا  
 دوخته همچون ارتکاب کرده شد در وقت گذشتن اردوی تروی بیک خاکسار این چشمه را تعریف کرده بود آمده سراپکی سیر کرد  
 گذشته شده بود لور چشمه واقع شده در ہندوستان کہ ہرگز آب روان نمی باشد چشمه خود چہ می طلبد اجیاناً چشمہ ہم کہ بہت  
 از زمین مثل آب زہمی برآید در یک چشمہای آن زمین با جوش زده نمی برآید آب این چشمہ نزدیک بہ نیم آسیاب بود  
 باشد از دامنہ کوه جوش زده می برآید اطراف او تمام اولانگ خیلی خوش آمد فرودم کہ بالای ان چشمہ سنگ تراشیدہ حوض  
 نمین بکنند در کنار چشمہ در وقت ہجون باقی روی بیک ہر زمان بمبایات تکرار می کرد کہ چو جای خوش کردہ ام نامی می باید  
 ماند عبد اللہ گفت کہ چشمہ بادشاہی تروی بیک خوش کردہ می باید گفت این بخش خیلی موجب صحت و شفاست شد و  
 ایشک آغاز پیانہ بر سر این چشمہ آمد ملازمت کرد از اینجا رفتہ باز پیانہ را سیر کردہ بہ بیگری آمدہ در کنار باغی کہ سابق  
 فرود شدہ بود فرود آمدہ دوروز آنجا مقام کردہ باغ را ہتمام کردہ سحر پنجشنبہ مسیت و سیوم ماہ رجب باکرہ امم  
 چند وار در ابری را چنانچہ مذکور شد مخالفان درین غوغا متصرف شدہ بودند محمد علی جنک جنک و تروی بیک و قوج بیک  
 و عبد الملک قوجی و حسین خان را با دریا حانیائیش بر سر چند وار و پاری فرستادہ شد بجز نزدیک رسیدن چند وار مردم  
 درونی کہ کسان قطب خان باشند خبر یافته کوئٹہ می برآیند چند وار را بدست آوردہ بر پاری می گذزند مردمان حسین خان  
 نوخانی در کوہ بند بنجیال اندک جنک می آیند چون اینها ز در اوردہ نزدیک می رسند نمی توانند ایستاد می گریزند  
 حسین خان بر قبیل سوار شدہ با چند کس بدریامی در آید چون غرق میشود این خبر را شنیدہ قطب خان ہم آگاہہ را  
 پرتافتہ کہ ریختہ بر آمدہ آگاہہ را چون اول ہمہی خواجہ نام دادہ شدہ بود پسرش جعفر خواجہ را بجای ہمہی خواجہ  
 آگاہہ فرستادہ شد در خروج سکای کا فز چنانچہ مذکور شد اکثر از ہندوستانیان و افغانان برگشتند پرکنہ و ولایات  
 را تمام متصرف شدند سلطان محمد دولدی کہ قنوج را پرتافتہ آمدہ بود از جہت ترس بود از جہت ناموس باز رفتن  
 قنوج را قبول نہ نمودہ سی لک قنوج را پارتزہ لک سر ہند معاوضہ کرد قنوج را بجز سلطان میرزا عنایت کردہ وجہ  
 او را سی لک کردہ شد بہایون را بقائم حسین سلطان دادہ بہ محمد سلطان میرزا بہراہ نمودہ دیگر از امرای ترک ملک قاسم بابا  
 قشقہ با برادران و منولانش و ابوالمحمد نیزہ باز را و نوید را با نوکران پسرش سلطان محمد دولدی و حسین خان را  
 با وریا خانیا نش دیگر از امرای ہند علی خان قرظی و ملک داد کرانی و شیخ محمد و شیخ بہکاری و تانار خان و خان جان با

محمد سلطان میرزا همراه نموده بر سرین که در فوغای سگانی کافر آمده لکنورا محاصره کرده گرفته بود فرستاده شد و وقت گذشتن  
 این فوج او از بی کنگ بین خبر یافتند بر تال خود ابرنامه می کردند این فوج از عقب او نجا با درفته چند روزی انجا ایستاد  
 از آنجا بر گشته خزان را قسمت کرده شد بود تا قسمت نمودن پرکنات و ولایات فرصت نشد بود که هم غرض کافر درین  
 وقت بود از فوغا عذو کافر ولایت و پرکنات را قسمت کرده شد چون برشکال نزدیک شده بود مقربا پنجمان شد که هر کس  
 پرکنه خود رفته باغ خود را کرده بعد از گذشتن برشکال آمده حاضر شوند بین اشنا خبر آمد که هالیون به بیلی رفته از خزانها که در دلی بود  
 چند خانه را او کرده بچشم تصرف شده است من از او هرگز این چشم نه ششم بل من بسیار دشوار آمد درشت و درشت نصیحت نمود  
 دستاوم روز پیشتر با نزد هم شعبان خواگی اسد که لبراق با لپی کری رفته با سلیمان ترکان آمده بود با سلیمان همراه نموده  
 بشمراوه تناسب با سوغا ثنای مناسب با لپی لری فرستاده شد تروی بیک خاکسار که از درویشی بر آورده سیاهی  
 ساخته بود هم چند سال در ملازمت بود باز در غده درویشی او غالب شده خصمت طلبید خصمت داده بکار ان بطریق لپی کری  
 فرستاده شد سه لک خزان هم به کامران فرستاده شد سال گذشته و حسب حال رقیبان یک قطعه از تروی بیک  
 ملا علی خان را مخاطب کرده ان قطعه از تروی بیک بلاخان فرستاده شد بجهت که چو ریح ابدی بی خدمت نفس و شفقت  
 به فی شیرین اوتقی پر دین هم یعنی ای آنکه ازین کشته رهند فتنه بخورد ریح و الم را نهیده کابل و هوای خوش او ایاد کرده اند  
 گرم رفتن آن دم دیدند و یافتند ظاهر انجا با عشت و پیش نماز و نمنا ما هم نیردیم بجهت اید اگر چه ریح بسیار بود و عظم حید  
 نفس و شفقت به بی از شما گذشت و کم شد از ماهم این رمضان را در باغ هشت بهشت گذرانده شد که زواج با غسل  
 نداد و هشت از یازده سالگی نود تا حال و وعید رمضان راسالی در یک جانگروه بودم عید رمضان گذشته در اکره شده بود  
 قائم به نینای بنام شب یکشنبه سنج به سیکری از برای عید کردن رفته شد صفت سنگین طرف شرق شمال باغ فتح یا شده بود  
 بر بالای آن صفی خانه سفید و دخته انجا عید کرده شد شبی که از اکره سوار می شدیم میر علی قوی را بشاه حسین به تته فرستاده شد  
 با بجهت بسیار سیل داشت طلبیده بود کجف فرستاده شد روز یکشنبه خیم می قعه صاحب غدر شد هم به تته روز کشته تبیه بیست چهار  
 روز کور بسرد و پور رفته شد شب آن و نصف راه در یک بامی خواب کرده صاحب آن به بند سلطان سکنه آمد و نوبه به هم انند  
 پایان تروی محل تمامی کوه از سنگ عمارت سرخ یکپاره منکی افتاده است استاد شاه محمد منکرش را طلبیده آورده فرمودیم که الیکپاره  
 خاند تراش تو انگر دیکپاره بکنند اگر بیت باشد بجهت کارن همراه کرده یکپاره حوض بکنند و ولید به سیر باری رفته شد صباح آن  
 انباری سوار شده از کوییکه امین باری پنیل است گذشته و باری چنیل را سیر کرده برشته شده و همین کوه رسیان چنیل و باری درخت  
 انبوس دیده شد میود او را بکنند و میگویند درخت انبوس سفیدش هم می شده بود درین کوه اکثر انبوس سفید بود از باری رفته  
 سیر می را سیر کرده روز چهارشنبه بیست و نهم این ماه باکره امده غم در همین روزها از شیخ بایزید خبرهای پریشان می گفتند سلطان  
 ترک را بیا و بیست روز شیخ بایزید فرستاده شد روز جمعه دوم ذیحجه دردی که چهل و یکم تره خوانده می شود بنیاد کردم در همین  
 ایام این بیت خود را که در پانصد و چهار روزن تقطیع کردم ازین جهت رساله ترتیب داده شد و این روز با صاحب غدر شد  
 تا نه روز کشته روز شنبه بیست و نهم ذیحجه بسیر کول و سنبل سواری کرده شد سال نهم صدوسی

چهار روز شنبه نهم ماه محرم در کول فرود آمدیم و پیش بعلی به سمت راه یابون در سنبل کته اشته به قطب سردالی و یک  
جمعه از راه چهار از یک دریا گذشته جنگ کرده خوب زیر کرده اند کس بسیاری را کشته یک پاید سردنیل فرستاده بودند  
در آن چند روز که در کول بودیم آوردند و روز کول را سیر کرده بخت استقامت نمودن شیخ کوزن در خانه فرود آمده  
ضیافت کرده پیشکشها کشید از آنجا رسیده در آن روزی فرود آمدیم روز چهارشنبه از راه یابون کتک گذشته در موضع سنبل فرود  
آمده شد و پنج شنبه در سنبل فرود آمدیم در روز سنبل را سیر کرده سحر شنبه از سنبل مراجعت کرده شد روز یکشنبه در مسکنه  
در خانه و او سردالی فرود آمدیم اشها کشید و خدمت کاری کرد از آنجا از صبح پیشته سوار شدیم در راه یک بهانه از مردم جدا  
شد چسب اند از زده تا یک گروهی اگر تنها آمدیم بعد از آن از عقب آمده همراه شدند نماز پیشین در آن فرود آمده شد یکشنبه  
شانزدهم محرم تب کردم و لرزیدم تب نوبت به پست و پنج و میست و شش روز کشید و آرومی کار خود دم آخر تسبیح راست  
آمد از بی خوابی و تشنگی بسیار زنده نشدیم  
در سبب هر روز تب محکم می شود از چشم خواب می برد چون شب  
می شود این هر دو با نرسیدن تا سیر و ازین زیاد می شود و آن کم می شود روز شنبه بیست و هشتم محرم همان یکم  
و نهم سلاطین یکم به یکدیگر آمدند بکشتی رفته از مسکنه را با بدن تر ملازمت کردم روز یکشنبه استاد علی قلی بدو یک کلان  
سنگ انداخت اگر چه سنگ او دور رفت اما یک پاره پاره شد هر پاره او جمعی را زیر کرده ازین جمله شست کس مرد روز شنبه  
هفتم ماه ربیع الاول بسیر کردن سبکی سوار شدیم صندل شمن که در میان کول فرود شده بود تیار شده بود بکشتی رفته شامیان و  
مجموع اختیار کردیم از سیر سبکی برگشته آمده شنبه و شنبه چهاردهم ماه ربیع الاول به نیت غزای غزیمت چندیری سفر کرده تا مسکنه  
راه آمده در علی سر فرود آمده شد دور زیمت یراق و استعداد نمودن مردم توقف نموده روز پنجشنبه کوچ کرده در الوز فرود  
آمده شام از الوز بکشتی در آمده از چند و در بر آمدیم از آنجا کوچ بر کوچ کشته روز دوشنبه بیست و هشتم ماه و یکصد و یک فرود آمده  
روز پنجشنبه دوم ربیع الاخرین از دریا گذشته چهارم پنج روز در آن رود بین روی بخت گذشته بر دم لشکر گنت شد درین  
چند روز پیانی در کشتی نشسته همچون خورد شد همراه شدن در یابی چنبل از کز کتا ریکه کرده بلند تر است روز جمعه و شنبه  
چنبل در کشتی در آمده از محل همراه شدن او گذشته به او آمده شد اگر چه از شیخ با نیرید مخالفت صریح واقع نشد بود اما از افعال  
و حرکات او قهین شده بود که داعیه مخالفت دارد و این صحتی محمد علی جنگ جنگ را از لشکر جدا کرده فرستاده شد که از قنوج  
محمد سلطان میرزا و سلاطین و ادای آن نواحی را مثل قاسم حسین سلطان تیمور سلطان ملک قاسم کوکی ابوالمحمد نیره باز منوچهر  
خان با برادرانش در یانانیا جمعیت کرده بر سر افتادگان مخالف سردار پرورش شیخ با نیرید را بطلبند اگر باقتضا آمده همراه شود  
ما هم بروند و اگر نیامد اول دفع او بنبند محمد علی چندنیل طلبید تا در قنیل داده شد بعد از نصحت دادن محمد علی با با چهره را هم  
فرمان شد که باینها همراه شود از کتا ریک کوچ بکشتی آمده شد روز چهارشنبه بیست و هشتم ربیع الاخر در یک گروهی کالی فرود آمده  
بابا سلطان برادر خود زاننده سلطان سعید خان پسر سلطان خلیل درین منزل آمده ملازمت کرد سال گذشته از برادر کلان  
خود که نجات آورده اند آب باز پیشان شده برگشته در وقت نزد یک رسیدن کاشغر خان حیدر میرزا را در روزی او فرستاد  
بر گردانده بوده است صباح آن در کالی در خانه عالم خان فرود آمده شد بطریق هندوستان ایشان طعام کشید و بکشتی کرد و روز شنبه



نیز در هفتم از کاپلی کوچ نموده شد روز جمعه در ایرج فرود آمدیم روز دوشنبه در با تهر فرود آمده شد روز یکشنبه چهارم ماه  
 شش هفت هزار کس در چین تبه رساطان همراه نمود بر سر چند بری پیشتر از خود فرستاده شد امر ایلیانار فقه باقی ماندک بیلی  
 تروی یک قوچ بیک عاشق بکا دل ملا باق محسن دولی از امرای بنده ستان شیخ کابن روز جمعه میت و چهارم ماه  
 نزدیک به کجوا فرود آمده شد بعد از کجوه استمالت اده کجوه به پسر بدرالدین داده شد کجوه طوک جای است و اطراف او خورد  
 خورد و کوهها افتاده است در کوه جانب شرق و شمال کجوه بنا انداخته اند کول کلانی شده کردا کول را و پنج شش کرده برده باشد  
 این کول در طرف کجوه را احاطه کرده است طرف غرب شمال از اندک جای خشک است که دروازه در همان طرف است  
 این کول خورد و کشتیهاست سه چهار کس شناخته بخند هرگاه که بختی می شوند و کشتیها را آمده در میان آب می آیند تا  
 رسیدن کجوه و درو جای دیگر همین طور در میان کوه بنده انداخته که لمار کرده اند از کول کجوه خورد و در کجوه یک روز ایستاده محصلین  
 جلد و بیلد اران بسیار تعیین کرده شد که پستی و بلندی و ناهمواری را در راست کرده جنگها را بر بند که از ابعاد و یکبارگی تشویش  
 بگذرد در میان کجوه و چند بری جای جنگ داری واقع شده از کجوه یک منزل در میان کجوه دور سه کردی چند بری آب بر بان بود  
 را گذاشته فرود آمدیم از کجوه چند بری بالای کوه افتاده قلعه بیرون و شش در در میان کوه واقع شده راه هموار او که از آب بیکر  
 از زیر قلعه می گذرد از بر بان پور کوچ کرده بخت مصلحت را به یک گروه از چند بری پایان تر کشته شد یک منزل در میان کرده  
 روز سه شنبه بیست و هشتم ماه در کنار حوض بخت خان بر سر بند فرود آمدیم صبح آن سه شنبه اطراف قلعه را لیمار لیمار به قول  
 و جوانان را بر انفا قسمت کرده شد استاد علی قلی بخت سنگ انداختن یک جای بی سرانتهی اختیار کرد محصلان و بیلداران  
 تعیین شدند بخت و آب ماند از لیمار بر خیزانند بجمع مردم لشکر فران شد که تور شاتو که اسباب قلعه گیری است تبار بکنند چند  
 پیش ازین به باد شایان مندر و تعلق داشته بعد از مردن سلطان ناصرالدین یک پسر و سلطان محمود که حالا در سنه  
 مندر و آن نواحی را متصرف می شود یک پسر دیگر او محمد شاه نام چند بری را بدست آورده بسلاطین سکندر التجامی او سلطان  
 سکندر هم لشکرهای بسیار فرستاده حامی او میشود بعد از سلطان سکندر در زمان سلطان ابراهیم محمد شاه مها برود احمد شاه  
 نام پسر خودی می ماند سلطان ابراهیم احمد شاه بر آورده کس خود را می ماند را اسکا و وقت لشکر کشیده بر سر ابراهیم ناد بود  
 آمدن امرای او مخالفت می کنند در همان ایام چند بری بدست سنکامی افتد بیدنی را و نام کافر بتر طنی میدهد و بین ایام  
 بچهار پنج هزار کافر بیدنی او قلعه چند بری بود در ایش خان اشنائی داشته بود در ایش خان را با شیخ کوزن فرستاده چنانکه  
 عنایت و شفقت گفته شد و بعد از چند بری شمس آباد را وعده کرده شد یک دو کس اعتباری او بر آمده نمی دانند اعتماد  
 نگردید با شیبای قلعه خود منور شده باری کار صلاح سالان نیافت بفرمیت زور آوردن بر چند بری صباح شش ششم ماه جمیع الاول  
 از حوض بخت خان کوچ نموده در کنار حوض میانی که نزدیک قلعه است فرود آمده شد همین صباح در وقت آمدن خلیفه  
 یک دو خط گرفته آمد مضمون اینکه لشکری که بطرف پور ب تعیین شده بود بی حساب رفت جنگ کرده شکست یافته اند لکن نور ابر تافته  
 بقتوح آمده اند و دیدم که از بخت خلیفه بسیار ترود و پرده خفاست من گفتم که ترود و فرود خدیوچه است هر چه تقدیر خداست  
 غیر آن نمی شود چون این کار پیش است ازین متوجه دم نمی باید ترود و فرود اقلعه زور را بریم بعد از آن هر چه روی دهد بینیم

اینها خود همین ارک را مضبوط کرده بوده اند و قلعه بیرون برای مصلحت یگان دوکان کسی استاده بوده است این شب از  
 هر طرف مردم لشکر قلعه بیرون برآمدند کسی داشت چند ان جنلی هم نشد که خفته برک برآمد صبح چهارشنبه ستم جادی امام  
 مردم لشکر زبان شد که براق بسته کلی او خود رفته انگیر جنک بکنند من که بعلم و تقاره سوار شدم هر کس از طرف خود زور بسیار زد جنک  
 هم رسیدن تقاره و علم را سو قوت کرده خود بتفرج سنک انداختن استاد علی قلی رستم سه چهار سنک انداخت چون بیشتر  
 بی سر شیب بود و فعیلش بسیار مستحکم و تمام از سنک بود کار نیامد مذکور شده بود که ارک چند پری بالای کوه واقع شده یکطرف  
 او را از جهت آب و دهنی کرده اند فعیل این دوستی از کوه پایان تراست یکجایی که ند توان آورد همین جاست بدست  
 راست قول و چپ قول و پاتین خاصه همین جایلجا رسیه بود از هر طرف جنک انداختند آخرا از اینجا بیشتر زور آوردند  
 از بالا هر چند کفار سنک انداختند و آتش روشن کرده انداختند ان جوانان نکشند آخرا جایی که فعیل قلعه بیرون فعیل دوستی  
 چسبیده بود شام بوز یک آمدار دوسه جایی دیگر جوانان چسبیده بر آمدند کازان میاد دهنی ماند که فعیل دوستی گرفته شد و قلعه بالا  
 شود انقدر جنک هم نکرده و زود که بکنند و دم بسیار بی چسبیده انقله بالا آمدند بعد از انکه فعیل کاه این تمام به شد جنک  
 زود که رفتند مردم بسیاری را که زبانه دادند فعیل بر آمدند یکس چندایی را به شیب کوه سالیج کاه از بالای فعیل زود  
 رفتن ایشان را باعث این بوده که کفر رستن خود بار اجم کرده انان و فرن خود را تمام زود کرده بود مردان را فرار داد  
 برهنه شده به جنک آمده بوده اند هر کس از طرف خود زور آورده از فعیل گریز انداختند و دست سی صد کافر حویلی میدانی را  
 در آمدند در همین جایی اکثر خود هم گیرا گشتند چنانچه یکی از آنها یک شمشیر را گرفته استاده است دیگران یگان یگان  
 بر غمت خود کردنهای خود را در از کرده می ایستند اکثری همین دستور به و فرخ رفتند بنایت الهی این چنین قلعه نامداری  
 علم و تقاره نیآورده به جنک نینداخته بر دوسه کری فتح شد بر بالای کوه طرف غرب شمال چند پری از سر کفار یک کله منار  
 بر خیزانده شد بجهت تاریخ این فتح فقط فارالمربید انار بیچ یافته بودند این چنین ستم تاریک بود چندی مقام چند پری به پری  
 کفار را در جایی ضرب و فتح کردم بجز قلعه او کشت تاریک فتح دارا حرب و چند پری طور ولایتی واقع شده در  
 اطراف و نواحی آقاب روان جنلی است ارک او بالای کوه افتاده در میان او در سنک حوض کلانی است کافه اندیک  
 حوض کلانی در همین دوستی بود که ازها پنجا زور آورده گرفته شد عمارت تمام مردم و صنایع و شریف از سنک های تراشیده  
 کرده اند عمارت های مردم ریه تمام از سنک ساخته اند غایبش تراشیده نیست پوشش او را بجای سفال از تخمه سنگها کرده اند  
 در پیش قلعه سه حوض کلان است در جوانب او حکام سابق بنده اند اخته حوضها کرده اند جایی او بلند واقع شده بتنوی گفته یک  
 در پاچه دارد از چند پری سه کرده باشد در هندوستان آب تنبوی نجوبی و خوش طعمی مشهور است طور در با یکی شده است میان  
 او پاچه بلند به افتاده مناسب عمارت کردن چند پری از انکه جنوب رویه است نو کرده راه در چند پری ارتفاع صدی  
 میست و پنج درجه است صبح ان روز پنج شنبه از که قلعه کوچ نموده در کنار حوض ملو خان فرود آمده شد باین نیت آمده  
 شده بود که بعد از فتح چند پری بر سر ای سین و پیلنه و سارنگ پور که ولایت کفار است و بسلمدین کافر تعلق داشت کشته  
 شود اینها گرفته بر سر سنکا بچینور رفته شود چون این چنین خبر به ایشان آمد امرار اطلبیده مشورت کرده و دفع شتر و غنای این مقتدان

با میان متوجه شدن را انساب و اولی و بیست و چند میری را با احمد شاه مذکور که نیره سلطان ناصرالدین باشد و او شده از چند سینه  
 پنجاه لک را خاصه کرده و شقداری او را بلا افاق عهد کرده با دوسه هزار ترک و هندوستانی با احمد شاه کمک مانده شد آن  
 کارها را سامان داده روز یکشنبه یازدهم جمادی الاول از بیت مراجعت از حوض ملو خان کوچ نموده در کنار آب برپا نمود  
 فرود آمدیم باز یک کس از باندر با آنکه نواب و جعفر خواجه فرستاده شد که کشتیهای کالیبی را بگذر کنار پیارند روز دوشنبه بیست و  
 چهارم ماه در کنار فرود آمده فرمان شد که مردم لشکر که شتن مشغول شوند درین روز با خبر آمد که مردم ایلغار رفته قنوج را بهم بر تافته  
 بر ابری آمده بودند اند قلعه شمس آباد را ابوالمخزومی باز غصب کرده بود کس بسیاری آمده قلعه را بر در گرفته اند سه چهار روز تا گذشت  
 شکر از راه بین طرف و در آن طرف کشت شد از دریا گذشت کوچ بر کوچ بطرف قنوج روان شده جووانان قنوج را بکشت  
 خبر گرفتن از مخالفان بیشتر از خود جدا کرده شد بقنوج دوسه کوچ مانده بود که سر آوردند که سیاهی این مردمی که بزبان رفتن رفته بودند  
 دیده از قنوج بیسره رفت که بخت بر آمده است بین و بازید و معروفت خبر ما را یافته انگلک گذشته و برابر قنوج اطراف ترقی کنک  
 بجهال گذر بنامی نسته اند روز پنجشنبه ششم جمادی الاخر از قنوج گذشته در کنار کنک طرف غربی او فرود آمده شد جووانان با رفته چندی  
 از کشتیهای مخالفان را زور آورده گرفتند از بالاد پایان خورد و کلان تاسی چیل کشتی آوردند میوه و مال را از فرستاده شد از برای پل  
 انداختن جای مناسب از جایکه آرد و فرود آمده بود یک کره پایان تر خوش کرده آمد بکشت موجود ساختن اسباب پل محصلان  
 تعیین کرده شد نزدیک بجاییک پل انداخته می شد استاد علی قلی و یک آورده بکشت سنگ انداختن جا خوش کرده سنگ  
 انداختن اشتغال نمود با با سلطان معروض سلطان باده پانزده کس بحساب نماز تمام بکشتی گذشته جنگ نی و چیزی  
 نی بر کشته شدند از جهت این گذشته ایشان را خیلی ملاست کرده شد یک دونوبت ملک قاسم مغول و بعضی جووانان بکشتی  
 گذشته بانگ اندک کس جنگ کردند از جای که پل بسته می شد بایان تمار با ضرب زن را بیک اربابی گذرانده از ازال  
 ضرب زن انداختن گرفت از پل بلند تر بجای بر خیزانده شده بود تفنگ اندازان از بالای پلجا خوب تفنگها انداختند آخر  
 دلیر شد و بانگ کسی ملک قاسم با منی را تا دایره آورده انداخته در آورده مخالفان کس بسیاری بایک فیل در آمده زور آوردند  
 اینها را بجای ساختند بکشتی در آمده تا روان ساختن فیل رسیده کشتی را غرق کرد ملک قاسم در آن جنگ مرد این چند روز تا پل بسازند  
 استاد علی قلی خوب با سنگ انداخت روز اول هشت سنگ و زدهم شانزده سنگ انداخت سه چهار روز زمین طور سنگ انداخت  
 این سنگها را ملوک غازی انداخت ین و یک آن یک بود که در جنگ شکامی کافر سنگ انداخته بوده از این جهت باین  
 اسم موسوم شده بود یک دیگر ازین کلان یکی مانده بود زمین یک سنگ انداخت و یک او شکست تفنگ اندازان تفنگ  
 بسیاری انداختند کس بسیار  
 نوزدهم ماه جمادی الاخر کوچ نموده بر سر پل آمیم افغانان بهت پل بسازند استیجا کرده کشتیهای کرده اند روز پنجشنبه پل نیار  
 شد اندکی از پیادهای لاهوریان گذشته اندک جنگ شد روز جمعه از بین خاصه و دست راست قول و دست چپ جووانان  
 و تفنگ اندازان پیاده گذشتند افغانان تمام براق بسته سوار شدند با فیلان خود آمده زور آوردند بکشته مردم دست چپ را  
 زدند مردم قول و دست راست ایستاده غنجان خود را زده بر گرداندند و کس از میان مردم بسیار خود در و بجای



نخست یکی از بان با فرد آورده گرفتند یکدیگر را و سپاه او اقامت و خیزان برشته در میان مردم  
 نه افتاد همان روز بیفت هشت سه آوردند کس بسیار آتشی زخم تیز و ختم تفنگ رسیده تا نماز و دیگر جنگ بود شب تمام از پل  
 که ششکان اگر دانه شده که همین شب شنبه کس گذرانده می شد احتمال داشت که اکثر دست می افتادند اما بخاطر این رسیده که سال  
 گذشته روز شنبه ۱۰ نوروز از سیکری بزمیت جنگ سکا کوچ کرده بانی را زیر کرده هم سال روز چهارشنبه روز نوروز بزمیت جنگ  
 این دشمنان کوچ نمودم اگر روز یکشنبه ظنمایم از غایب و اقیام است از بخت یک کس گذرانده نشد روز شنبه بجنگ نیامدند  
 و در راست کرده ایستادند همین روز را باها گذرانده هم همین خرفان شد مردم بگذرد وقت تقاره از قراول خبر آمد که غنیمت  
 روزی است بچین تیمور سلطان حکم شد که لشکر را بر کرده از غنیمت برده و محمد علی جنگ جنگ حسام الدین علی خلیفه محب علی خلیفه  
 کوکی با بافتند ده ست محمد با بافتند باقی تا سکنه می دل فرمل باش این سردار از قراول غنیمت تعیین کرده شد که با سلطان بوده از سخن  
 سلطان بریدان نروند وقت شب من هم که ششم شتر از حکم شد که پایان از گذری که در دشت بود بگذردند آن روز یک شب در  
 یک گروهی شکر بود در کنار سیاه آبی فرود آمده شد جامعه که قراول غنیمت تعیین شده بودند با کشته بوده اند همین نماز پیشین  
 از شکر بود در آن شده بود در صباح آن در کنار کوکی که در پیش شکر بود است فرود آمده شد همین روز تو خطه بوغاس سلطان پسر خوجان  
 آمد ملازمت کرد روز شنبه بیست و نهم جمادی الاخره لکنور را سپر کرده آمده از آب کوشی گذشته فرود آمده شد همین روز در  
 کوشی غسل کردیم نمیدانم در لوش من آب در آمد یا از ما شتر بود کوش راست من کران شد ولی چند روز خیلی در دشت  
 با دو یک دو منزل مانده بود که از زمین تیمور سلطان کس آمد که غنیمت در آن طرف آب شتر نشسته است کمک بفرستید به سردار  
 قراق تا هزار کس از جوانان مردم قول کمک جدا کرده شد روز شنبه بیستم رجب از او دو سه کرده بلند تر در جای جمع شدن  
 کله سرد و فرود آمده شد تا همین روز در بروی او و آن طرف سرد و شیخ با زید بوده است خط فرستاده با سلطان سخن کرده  
 بوده است خیال او را سلطان معلوم کرده نماز پیشین بقره کس فرستاده متوجه گذشتن در یامی شود چون قراول با سلطان همراه می شدند  
 بی توقف از آب می گذرند مقدمه اسپجاه سوارش با سه چهار خیل آنجا بوده است نتوانسته اند ایستاد میگردند چند کس را فرود آورده  
 سر بریده فرستادند پس تیمور سلطان تردی بیک قوچ بیک با با چهره بانی و شغال بعد از سلطان می گذرند پشتر از اینجا پیشتر  
 در ششکان شیخ با زید را تا نماز شام پیش انداخته میروند شیخ با زید خود را در جمل انداخته فلاص میشود پس تیمور سلطان شب  
 در کنار آب بوده نیم شب سوا شده از عقب غنیمت میرند تهل کرده راه رفته در جای که کوچ ایشان بود میرسند آنها که خسته  
 بوده اند از اینجا طرف چاققوی به امیشود باقی شغال با چند جوانی از عقب غنیمت رانده بکوچ ایشان رسیده و پسران  
 اققانان را آورد و چند روزی بجهت ضبط و ربط او و این نواحی درین منزل توقف شد از او و هفت هشت کرده بلند تر در  
 کنار دیای سرد زمین شکار کاسی گفته تعریف کرده اند میر محمد جالبان را فرستاده شد که در یامی کله و کله در ما سرد را دیده آمد در  
 پنج شنبه دو و نیم ماه بیخالی شکار کردن سوا شیم + **وقایع سه صد و پنجاه** روز جمعه بیستم محرم مسکری را که  
 پیشتر زیوروش چندیری بجهت مصلحت ملتان طلبیده بودم آمده در خلوتخانه ملازمت کرد صبح آن خواند میر مورخ و مولانا شهاب  
 الدین سمای و میرا براسیم قانونی قرابت پرنس علی که مدت مدید بود که بداعیه ملازمت از سر

برآمده بودند آمده ملازمت کردند نماز دیگر یکشنبه پنجم ماه بداعیه میر کویا را که در کتابها کالیوری نویسنده از چون گذشته قلع  
 اگر در آمده فخر جهان سلیم خدیجه سلطان سلیم را که در همان دو سه روز بهر دو همراه غزیت کابل کرده بودند خیر ادا کرده سوار ششم محمد ز  
 میرزا خست طلبیده در آنکه ماند همان شب چهار پنج کرده راه گذشته در کنار کول کلانی فرود آمده خواب کرده شد نماز را پگاه  
 که ازوه سوار شدیم در کنار آب کیسرتیم روز را گذراندنا پیشین از آنجا سوار شده سفوفی را که طار فوج ساخته بود  
 بجست کیفیت تا در تقان همراه کرده اشامیدیم بسیار به خوروی مزه آمد نماز دیگر گذشته در یک گروهی دول پور طرف غریب او در  
 باغ و عمارتی که فرموده شده بود آمده فرود آمدیم این جای که باغ و عمارت در آنجا فرموده شده در تمامی مینی گاه یک کوهی واقع  
 شده این مینی گاه تمامی کوه از یک پارده سنگ سرخ لاین عمارت است این را فرموده بودم که این کوه را کافته بزمن رسانند  
 اگر از سنگ یک پارده انقدر بلند مانده که از یک پارده سنگ عمارتی توان تراشید خود عمارت تراش بکنند اگر آن مقدار بلند  
 نماید ازین یک پارده سنگ از صحن هموار شده عرض بکنند آن قدر کوه بلند نماید بود که از یک پارده سنگ عمارت شود با ستاد  
 شاه محمد سکرانش فرموده شد که یک حوض مشمن در زیر بالای این سنگ یک پارده که صحن شده بود طرح کرد حکم شد که سنگ  
 تراشان تجریشنول شوند در شمال این جای که در حوض از یک پارده سنگ فرموده شد درختان بسیار است از آنجا و جان  
 و هر نوع درختان در میان این درختان ده دره چاهی فرموده بودم این چاه با تمام نزدیک رسیده بود آب این چاه بان حوض  
 میرود در جانب غربی این حوض سلطان اسکندر بندی انداخته است بالای بند عمارت ها کرده است از بند بالا ترا با پای  
 بشکال جمع شده حوض کلانی می شود اطراف این کول کوه است در طرف شرق کول هم فرمودم که از یک پارده سنگ صفت ترا  
 کرده بکنند طرف غرب او مسجد فرموده شد سه شنبه و چهارشنبه بخت این مصلحت با ایستاده شد روز پنجشنبه سوار شده اند ریای چهل گذشته  
 نماز پیشین را در کنار دریا کرده در میان دو نماز از کنار چهل سوار شده در میان نماز شام و نماز نختن از آب کواری گذشته فرود آمدیم  
 از جهت باران آب کلان شده بود اسپان را شاکو کنا نیده خود کبشتی گذشته صبح آن روز جمع که عاشور بود از آنجا سوار  
 شده در راه در یک دیهی نیم روز را گذراند نماز نختن از کویا یک کرده بطرف شمال در یک چارباغی که سال گذشته سن درخت  
 بودم آمده فرود آمدیم صبح آن پیش تر از نماز پیشین سوار شده پشتت های شمالی کویا را و نماز کاهش را سیر کرده آمده  
 از دروازه تپه پل نام کویا را که نارات راجه نانسکه باین دروازه پیوست است در آمده به عمارت راجه یک باجیت که در حوض  
 آنجا نشسته بود نماز دیگر گذشته آمده فرود آمدیم همین شب از جهت تشویش کوش خود و ما بتاب هم باعث شد افیونی اختیار کردم  
 صبح آن نماز افیون بسیار تشویش داد خیلی می کردم با دجه و نماز عمارت های نانسکه دیگر باجیت را تمام کشته سیر کردم غریب  
 عمارت های آن اگر چه بی سیاق است این عمارت ها تمام از سنگ تراشیده است از عمارت های همه راجا عمارت نانسکه غریب  
 و عالی تر است یک ضلع دیوار عمارت نانسکه بطرف شرق است درین ضلع نسبت بعضی های دیگر بیشتر تکلف کرده اند  
 بلندی او تخمیناً چهل پنجاه کوبوده باشد تمام از سنگ تراشیده است روی او را یک سفید کرده اند بعضی جاها چنان طبقه عمارت  
 است و در طبقه پایان او بسیار تاریک است اندک روشنی او بعد از منی نشستن ظاهر میشود اینها را بشمع کشته سیر کردم در ضلع  
 این عمارت پنج کنبه می شود در میان کنبه ها خورد و خود بدستور هندوستان چار سو چار سو کنبه چاست بالای این پنج کنبه کلا